

فضیلت او بیشتر است موسی اتکاء و اعتماد بر ادرش نمود ولی امیرالمؤمنین علیه السلام توکل کامل بخدا و اعتماد بکرم و لطف عمیم ذات ذوالجلال حق نمود.

قال انت افضل ام عیسی قال انا افضل من عیسی قال لم ذلك عرض کرد شما افضل هستید یا عیسی فرمود من افضل از عیسی هستم عرضکرد برای چه شما افضل هستید فرمود پس از آنکه مریم بواسطه دمیدن جبرئیل در کربان او بقدرت خدا حامله شد همینکه موقع وضع حمل رسید وحی شد بمریم که **اخرجی عن البیت فان هذه بیت العبادۃ لاییت الولادة** از خانه بیت المقدس بیرون شو زیرا که این خانه محل عبادت است نه زایشگاه و محل ولادت و زائیدن فلذا از بیت المقدس بیرون رفت در میان صحرا پای نخله خشکیده عیسی بدنیا آمد.

اما من - وقتی مادرم فاطمه بنت اسد را درد زائیدن گرفت در حالتیکه وسط مسجد الحرام بود بمستجار کعبه متمسک گردیده و عرضکرد الهی بحق اینخانه و بحق آنکسیکه این خانه را بنا کرده این درد زائیدن را بر من آسان گردان همان ساعت دیوار خانه شکافته شد مادرم فاطمه را بانندای غیبی دعوت بداخل خانه نمودند که یا فاطمه ادخلی البیت فاطمه مادرم وارد شد و من در همان خانه کعبه بدنیا آمدم کنایه از آنکه در مرتبه اول شرف مرد بحسب و نسب و طهارت مولد است هر که روح و نفس و جسد او پاکیزه است او افضل است.

(از این امر پروردگار بفاطمه در دخول کعبه معظمه و الهی از مریم از وضع حمل در بیت المقدس با توجه به شرافت مکه معظمه بر پیش المقدس شرافت فاطمه بر مریم و شرافت علی علیه السلام بر عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام معلوم میشود).

علی مراتب جمیع انبیاء بوده است (موقع نماز شد آقایان برای نماز برخواستند) (بعد از فریضه و استراحت و صرف چای داعی)

(افتتاح کلام نموده عرض کردم) علاوه بر آنچه عرض شد در کتب معتبره و موثق علماء خودتان است که علی علیه السلام را مراتب جمیع صفات انبیاء و واجد آن صفات قرار داده اند.

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۴۴۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه و حافظ ابوبکر قتیبه شافعی احمد بن الحسین بیهقی در مناقب و امام احمد حنبل در مسند و امام فخر رازی در ذیل آیه مباحله در تفسیر کبیر و محی الدین عربی در ص ۱۷۲ از مبحث ۳۶ کتاب بواقیت و جواهر و شیخ سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۴۰ ینا بیع الموده از مسند احمد و صحیح بیهقی و شرح المواقب و الطریقه المحمدیه و نورالدین مالکی در ص ۱۲۱ فصول المهمه از بیهقی و محمد بن طلحه شافعی در ص ۲۲ مطالب السؤل و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۲۳ کفایة الطالب بمختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقوائه (فی حکمته) والی ابراهیم فی خلته (فی حلمه) والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ایطال (ع) (۱).

و میرسید علی همدانی شافعی در مودت هشتم از موده القریب این حدیث شریف را با زنادیهائی نقل مینماید و در آخر آن آورده از جابر که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **فان فیہ تسعین خصله من خصال الانبیاء جمعها الله فیہ ولم یجمعها فی احد غیره (۲).**

بیان کنجی شافعی در اطراف حدیث تشبیه

و شیخ قتیبه محدث شام صدر الحفظا محمد بن یوسف کنجی شافعی پس از نقل حدیث خود بعنوان قلت بیانی دارد که گوید تشبیه نمودن علی را بآدم

در علم او برای اینست که خداوند آموخت بآدم علم و صفت هر چیزی را هم چنانکه در سوره بقره فرماید **وعلم آدم الاسماء کلها** (۲) و هم چنین نیست چیزی و نه

(۱) هر کس میخواهد نظر کند آدم را در علمش (یعنی الکیفیت و کیفیت علم آدم بهره مند گردد) بعلم علی توجه کند و هر کس که میخواهد حقیقت تقوای نوح را (که بهترین صفات او بوده) یا حکم و حکمت او را ببیند و خلقت و علم ابراهیم و هیبت موسی و عبادت عیسی را ببیند پس نظر کند بسوی علی بن ایطال علیه السلام.
(۲) پس بدینگونه در علی علیه السلام نود و هشتاد و یک خصلت انبیاء میباشد که خداوند در او جمع کرده نه در غیر او.
(۳) آیه ۲۹ سوره ۲ (بقره) خدای عالم همه اسامی را بآدم تعلیم داد.

حادثه و واقعه ای مگر آنکه در نزد علی میباشد علم آن و فهم درک و استنباط معنای آن - بواسطه هدین علم الهی بود که حضرت آدم منخل بخلعت خلافت آمد که خداوند در آیه ۲۸ سوره ۲ (بقره) خبر میدهد که فرمود **اَنى جاعل فى الارض خلیفة (۱)** .

پس هر انسان با ذوقی از این تشبیه آنحضرت علی را بعلم آدم - میفهمد که چون آن علم سبب افضلیت آدم و برتری و مسجودیت او بر ملائکه و صاحب مقام خلافت گردید علی **علیه السلام** هم افضل و برتر از همه خلایق و واجد مقام خلافت بعد از خاتم الانبیاء **علیه السلام** میباشد .

و تشبیه نمودن علی را بنوح در حکمت آن گانه میخواهد برساند که علی **علیه السلام** بر کفار شدید و بر مؤمنین رؤف بود هم چنانکه خداوند در قرآن او را وصف نموده **والذین معه اشداء علی الکفار و رحماء بینهم** (این خود دلیل است بر آنکه این آیه در وصف علی **علیه السلام** نازل گردیده چنانچه قبلاً عرض نمودم) .

و نوح نسبت بکفار بسیار شدید بود چنانچه در قرآن خبر میدهد **وقال نوح رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیاراً (۲)** .

و تشبیه نمودن علی **علیه السلام** را بحلم ابراهیم برای آنست که در قرآن ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام را باین صفت وصف نموده که **ان ابراهیم لاواه حلیم (۳)** . این تشبیهات میرساند که علی **علیه السلام** متخلق باخلاق انبیاء و متصف بصفات اصفیاء بوده انتهی .

پس آقایان محترم اگر قدری منصفانه دقیق شوید می بینید از مضامین این حدیث شریف که مجمع علیه فریقین (شیعه و سنی) میباشد مستفاد میشود که امیرالمؤمنین **علیه السلام** جامع جمیع صفات عالیة ممکنه است که هر صفتی از وی مساوی بهترین صفات انبیاء میباشد پس علی القاعده بایستی که از حیث جامعیت افضل سلسله جلیله نبویه باشد .

(۱) آیه ۲۸ سوره ۲ (بقره) من در زمین خلیفه خواهم گناشت .
(۲) آیه ۲۷ سوره ۷۱ (نوح) عرض کرد بروردگارا مکن در زمین از کافران دیاریرا .
(۳) آیه ۱۱۵ سوره ۹ (توبه) بدرستیکه ابراهیم هر آینه برد بار بود .

و این حدیث خود دلیل دیگری است بر افضلیت علی **علیه السلام** بر انبیاء عظام (باستثناء خاتم الانبیاء **علیه السلام**) زیرا وقتی با هر يك از انبیاء عظام در فضیلت و خصلت مخصوصه باین نبی مساوی باشد و بفضایل و خصال دیگران نیز اختصاص داشته باشد لازم میآید که افضل از همه انبیاء باشد .

چنانچه خود محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل بعد از نقل حدیث تصریح باین معنی نموده و توضیحاً گوید رسول اکرم **صلی الله علیه و آله و سلم** ثابت نموده است برای علی **علیه السلام** باین حدیث علمی شبیه علم آدم و تقوایی شبیه تقوای نوح و حلمی شبیه حلم ابراهیم و هیبتی شبیه هیبت موسی و عبادتی شبیه عبادت عیسی تا آنجا که گوید **وتعلوا هذه الصفات الی اوج العلی حیث شبهها بهؤلاء الانبیاء المرسلین من الصفات المذكوره (۱)** . آیا ممکن است در امت مرحومه کسی را پیدا کنید از صحابه و تابعین و غیره که واجد تمام صفات حمیده و اخلاق پسندیده انبیاء عظام باشد غیر از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب **علیه السلام** درحالتیکه این معنی مورد قبول و اعتراف رجال بزرگ از علمای خودتان میباشد .

چنانچه شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴۰ ینایع الموده از مناقب خواریزمی از محمد بن منصور نقل مینماید که گفت شنیدم از احمد بن حنبل (امام حنابله اهل سنت که میگفت ماجاء لاحد من الصحابة من الفضائل مثل مالعلی بن ابیطالب (۲) .

و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۲ کفایت الطالب مسنداً از محمد بن منصور طوسی باین طریق از امام احمد نقل نموده که گفت **ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله ماجاء لعلی بن ابیطالب (۳)** .

(۱) بلند میکنند این اوصاف حمیده علی علیه السلام را بمنتها درجه رخت و علوشان زیرا که ینغیر تشبیه کرده است آن حضرت را بانبیاء مرسلین از حیث صفات .
(۲) نیامده است از برای احدی از صحابه از فضائل مثل آنچه برای علی بن ابیطالب علیه السلام آمده است .
(۳) نیامده است از برای احدی از اصحاب رسول خدا آنچه برای علی بن ابیطالب آمده است .

قول بافضلیت امیر المؤمنین علیه السلام اختصاص بامام احمد ندارد بلکه اکثر علماء منصف شما تصدیق این معنی را نموده اند چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۴۶ جلد اول شرح نهج البلاغه گوید **انه علیه السلام کان اولی بالامر و احق لاعلی وجه النص بل علی وجه الافضلیة فانه افضل البشر بعد رسول الله و احق بالخلافة من جمیع المسلمین (۱)**.

شماره بقات ذوالجلال پروردگار عالمیان قسم قدری منصفانه فکر کنید ببینید آیا بی انصافی نیست که فقط روی عادت و تقلید از اسلاف و گذشتگان بدون فکر و تأمل کسانی را که فاقد این صفات بوده اند مقدم دارند بچنین شخصیت بزرگی بدون دلیل و برهان آیا عقلاء و فضلاء بمقدار فکر و فهم گذشتگان نمیخندند که روی سیاست و دسته بندی افضل امت را خانه نشین نموده و مفضول بتمام معنی را برمسند خلافت برقرار نمایند. و لاف در سقیفه آن بزرگوار را برای شور در امر بزرگی مانند خلافت خیر نمایند. تا بکلی متروک گردد؟

حافظ - مایه انصافیم یا جناب عالی که میفرمائید بدون دلیل و برهان اصحاب پیغمبر دیگران را مقدم دانسته و خلافت را برده اند واقعاً شما همه ما را بی فکر و نادان و مقلد بی پروا فرض کرده اید کدام دلیل بالاتر از دلیل اجماع است که تمام صحابه و امت اجماعاً بر خلافت ابی بکر حکم نموده و تسلیم شدند حتی مولانا علی کرم الله وجهه بدیهی است اجماع امت حجة است و اطاعت

مخالفین گویند

تمسك باجماع حق است ؟
آن اجماع واجب زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود **لا تجتمع امتی علی الخطاء - لا تجتمع امتی**

علی الضلالة (۲) پس ما کور کورانه دنبال اسلاف و گذشتگان خود نرفته وقتی تمام امت روز اول بعد از وفات پیغمبر اجماعاً صحه بر خلافت ابی بکر گذارند و ما

(۱) علی علیه السلام اولی و احق بامر ولایت بود از جهت افضلیت نه از جهت نص زیرا که او افضل تمام بشر بود بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و احق بمقام خلافت از تمام مسلمانان.

(۲) امت من اجتماع بر خطاء و ضلالت و گمراهی نمینایند.

در مقابل امر واقع شده قرار گرفتیم لازمه عقل است که بایستی مطیع صرف باشیم.

داعی - اصلاً بفرمائید دلیل بر حقانیت خلافت بعد از رسول اکرم چیست - یعنی خلافت بچه دلیل ثابت میگردد -

حافظ - بدیهی است بزرگتر دلیل بر اثبات وجود خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجماع تمام امت میباشد.

علاوه بر دلیل اجماع که زانوی هر عاقل و دانائی را بزمین تسلیم فرود میآورد کبر سن و شیخوخیت است که حق تقدم را به ابی بکر و عمر داده و علی کرم الله وجهه با تمام فضل و کمال و نزدیکی بر رسول الله صلی الله علیه و آله که مورد قبول تمام امت است بواسطه صغر سن و جوانی عقب ماند و انصافاً حق نبود جوان نوری تقدم بر کبار از صحابه پیدا نماید. و ما این عقب افتادگی را از حیث خلافت برای علی کرم الله وجهه نقص نمیدانیم چون که افضلیت آنجناب عند العموم ثابت است.

و نیز حدیثی که خلیفه عمر رضی الله عنه نقل نموده که فرمود: **لا یجتمع النبوة و الملك فی اهل بیت واحد (۱)** علی کرم الله وجهه را از مقام خلافت ساقط نمود چون علی اهل بیت رسول خدا بوده است لذا نمیشد واجد مقام خلافت گردد.

داعی - خیلی اسباب تحیر و تعجب است وقتی این قبیل دلائل از مثل شما مردمان دانشمند فهمیده شنیده میشود که تا چه اندازه تحت تأثیر عادت قرار گرفته اند که چشم بسته بدون تفکر حق را پشت سر انداخته و نفوه بدلائلی میکنند که **یضحک به الثکلی** مییاشد خود شما هم اگر قدری فکر کنید میدانید که این قبیل دلائل بوج و تشبیهت بحشیش است.

ولی تأسف در اینجا است که آقایان حاضر نمیشوید ساعتی لباس تعصب و تسنن را از خود دور و در دلائل علماء بزرگ شیعه مقابل دلائل بی پر ویا منصفانه تعمق و تدقق نمائید.

(۱) نبوت و سلطنت در یک خانواده جمع نخواهد شد.

نه عوام شما بی خبر از دلائل اند بلکه هر کجا با علماء شما صحبت نمودم آنها را بی خبر از دلائل امامیه و غرق در تعصب دیدم این نیست مگر از جهة آنکه کتابهای معتبر اکابر متکلمین و محدثین از علماء شیعه در کتابخانه‌های شما برای مطالعه دیده نمیشود بلکه یکدیگر را منع میکنند از مطالعه آن کتب بعنوان کتب ضلال !؟

من خودم در بصره و بغداد و شام و بیروت و حلب یعنی بلاد سنتی خانه در بازار کتاب فروشها نام هر یک از کتب معتبره علماء شیعه را پرسیدم گفتند نمی شناسیم بلکه کتب عالیهای را که علماء اهل تسنن در اثبات مقام ولایت و تعریف عترت و اهل بیت پیغمبر نوشته و چاپ شده است بمرض فروش نمیگذارند - و اگر هم گاهی تصادفاً بکتابی از کتب شیعه برخورد نمائید چون بانظر کینه و عداوت مطالعه مینمائید قسمی غضبانی و متأثر میشوید که نمیخواهید بهاضمه علم و منطق و انصاف وارد نمائید تا کشف حقیقت گردیده نتیجه کامل بدست آید - ولی برعکس از طرف ما جامعه شیعیان هیچ مانعی برای نشر کتب علماء شما وجود ندارد بلکه کتب معتبره و تفاسیری که بقلم علمای شما صادر گردیده و همچنین کتب ادبی و علم الحدیث از آنها در بازار شیعیان برای فروش آماده و در منازل و کتابخانه‌های عمومی و شخصی مورد مطالعه و اخذ نتیجه می باشد .

اینک داعی نظر بوظیفه بزرگی که عهده دارم ناچارم برای جلب نظر آقایان روشن فکر که تصور نمایند واقفاً دلائل شما متقن و غیر قابل رد است باقتضای وقت مجلس مختصراً جواب عرض نمایم .

دلائل برود اجماع
اولاً فرمودید اجماع امت حجة و دلیل محکم است
باستناد حدیثی که شاهد آوردید .

البته شما خود بهتر میدانید که لفظ امت اضافه شده بر یای متکلم افاده عموم میکند پس معنای حدیث (برفرض صحت آن) چنین میشود که تمام امت من اجتماع بر خطاء و گمراهی نمیکند .

یعنی هر گاه کافه امت پیغمبر اتفاق بر امری نمودند آن امر خطاء نمیباشد . ماهم این مطلب را قبول داریم که اجتماع تمام امت بدون استثناء فردی منتج نتیجه خواهد بود .

زیرا که خداوند از خواص این امت قرار داده که پیوسته در میان آنها طایفه‌ای باشند که حق با ایشان و ایشان با حق میباشند یعنی حجة و نمایندة خدا حتماً در میان آنها می باشد - و قطعاً در موقع اجتماع جمیع امت آن طایفه اهل حق و حجة خدا در میان آنها خواهند بود و مانع خواهند شد که امت راه خطاء و ضلالت پیمایند . اگر قدری دقیق شوید و خوب فکر نمائید خواهید دید که این حدیث (بر فرض صحت) ابداً دلالت ندارد بر ثبوت آنکه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حق تعیین خلافت را (از خود ساقط) و بامت واگذار نموده باشد .

و اگر قول و عقیده جنابعالی صحیح باشد که آنحضرت صاحب دین کامل و اکمل باین لا تجتمع امتی علی الخطاء و باعلی الضلالة حق تعیین خلافت را از خود ساقط و بامت واگذار نموده باشد (و حال آنکه همچو دلالتی ابداً ندارد) قطعاً این حق عموم امت است - یعنی مسلمین عموماً چون در امر خلافت زی نفع اند لذا در رأی خلافت باید همگی دخالت داشته باشند یعنی بعد از وفات رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بایستی جمیع امت جمع گردند و شور نمایند یک فرد کاملی را برای اجماع عموم امت بخلافت برقرار نمایند .

اینک از شما سؤال مینمایم که آیا در آن چند روزه وفات رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درس پوشیده کوچکی بنام سقیفه که ندای خلافت ای بکر برخواست چنین اجماعیکه تمام مسلمین متفقاً رأی داده باشند واقع شده یاخیر .

حافظ - بیان غریبی فرمودید در مدت دو سال و اندی که ای بکر رضی الله عنه بمسند خلافت برقرار گردید عموم مسلمین در تحت تبعیت و انقیاد فرمان برداری از ایشان نمودند این خود معنی اجماع است که دلیل بر حقانیت است .

داعی - واقعاً در جواب مغلظه فرمودید سؤال مخلص راجع بتمام دوره خلافت ای بکر نبود بلکه عرض کردم در سقیفه (۱) بنی ساعده در وقت رأی دادن بخلاف تابی بکر اجماع امت علی القاعده دخالت داشتند یا فقط چند نفری که تشکیل دسته کوچکی را میدادند در آن سر پوشیده کوچک رأی دادند و بیعت کردند.

حافظ - بدیهی است آن عده قلیل کبار از صحابه بودند ولی بمرور اجماع واقع شد.

داعی - بسیار ممنون شدم که مطلب را پیچ ندادید و حقیقت را بیان نمودید شمارا بخدا انصاف دهید رسول خدا که اولی و احق بود باینکه صراط مستقیم و راه راست را بروی امت باز نماید این حق بزرگرا از کردن خود ساقط و بامت واگذار نمود که فقط چند نفری سیاست بازی نمایند یکی از آنها بادیگری بیعت نماید چند نفر دیگر از رقبا هم بیعت نمایند (و قبیلۀ اوس روی عداوتی که با قبیلۀ خزرج از قدیم داشتند و اینکه مبادا آنها جلو یفتند و سعد بن عباده امیر گردد بیعت نمایند) بعد مردم بمرور از ترس و یاطمع تسلیم کردند و حکومتی برقرار کرد که امشب جناب عالی نام آن چند نفر را اجماع بگذارید؟! آیا سایر مسلمین متفرق در بلاد مکه و یمن و جدّه و طائف و حبشه و سایر مدائن و قراء از امت مرحومه نبودند حق نظر ورأی در تعیین خلافت نداشتند.

اگر دسیسه‌ای در کار نبود و سیاست بازی و قرار دادهای قبلی منظور نبود و این دلیل شما حق بود چرا صبر نکردند تا نظر جمیع مسلمین را در امر باعظمت خلافت اخذ نمایند تا اجماع جمیع امت مصداق حقیقت پیدا نموده ضلالت و گمراهی در او راه نداشته باشد.

چنانچه در میان تمام ملل راقیۀ جهان معمول است برای تعیین ریاست جمهور یا پیشوا استعلام عمومی مینمایند و برای عموم ملت احترام میگذازند رأی و نظر اکثر ملت مورد عمل قرار می گیرد.

(۱) سقیفه سر پوشیده‌ای بود از قبیلۀ بنی ساعده انصار که در مواقع مهم محل شور و اجماع آنها بود.

اگر بتاریخ جهان مراجعه نمائید چنین تشکیل بی اساس و تعیین رئیسی که بدست چند نفر بر گذار شود نمی بینید بلکه جهان داران متمدن و دانشمندان با فکر باین عمل خندان اند.

و اعجب از هر عجب آنکه تشکیل چنین دسته کوچکی را در يك سر پوشیده كوچك اجماع نام گذاری کنند و بعد از هزار و سیصد و سی و پنجسال هنوز هم روی این حرف و عمل غلط و بی پروا تعصباً یا فشاری و ایستادگنی نمایند و بگویند اجماع امت دلیل بر حقانیت خلافت است یعنی چنین اجماعی که دسته کوچك چند نفری در سر پوشیده سقیفه جمع شدند و مقدرات يك ملت و امت را بدست يك نفر دادند حق و بایستی حتماً مورد تبعیت قرار گیرد؟!.

حافظ - چرا بی لطفی میکنید مراد از اجماع اجماع عقلاء و کبار از صحابه بود که در سقیفه واقع شد.

داعی - اینکه فرمودید مراد از اجماع - اجماع عقلاء و کبار از صحابه بوده محض تحکم و بیدلیل و منطق است زیرا شما دلیلی جز این حدیث ندارید بفرمائید از کجای این حدیث که محل اتکاء شما است عقلاء و کبار صحابه بیرون میآید شما حدیث را بنخیال خود معنی میکنید - که عقلاء و دانشمندان بانظر عجیب بآن مینگردند.

و حال آنکه عرض کردم بیه نسبت در اُمتی عمومیت را میرساند نه خصوصیت هذه قلیلی از صحابه را ولو آنکه عقلاء و فضلاء باشند.

بر فرض تعلیم بفرموده شما (که مراد اجماع عقلاء و کبار اصحاب بوده است) آیا عقلاء و کبار از صحابه همان عده ای بودند که در سر پوشیده کوچك سقیفه به پیشوائی ای بکر و عمر و ابو عبیده کور کن (جرّاح) رأی دادند و بیعت نمودند؟!.

آیا در سایر بلاد مسلمین عقلاء و بزرگان صحابه نبودند؟! آیا تمام عقلاء قوم و کبار از صحابه حین وفات رسول اکرم ﷺ در مدینه آنهم در سر پوشیده کوچك سقیفه جمع بودند و همگی اجماع بر این امر نمودند که امشب دلیل شما باشد؟!.

حافظ - چون امر خلافت مهم بود و ممکن بود دسیسه هائی بکار رود فرصت آنکه مسلمین بلاد را خبر بدهند نبود لذا ابی بکر و عمر رضی الله عنهما وقتی شنیدند عده ای از انصار در آنجا جمع اند با عجله خود را رسانیدند صحبت هائی نمودند عمر که مردی سیاست مدار بود صلاح امت را چنان دید با ابی بکر بیعت نماید عده ای هم تبعیت نموده بیعت نمودند - ولی جمعی از انصار و قبیله خزرج پیروی از سعد بن عباده نموده بیعت نموده از سقیفه خارج شدند این بود جهت عجله در اینکار .

داعی - پس خودتان تصدیق نمودید چنانچه جمیع مورخین و اکابر علماء خودتان هم تصدیق نموده اند در روز سقیفه که اول کار بود اجماعی واقع نشد ابی بکر روی حسن سیاست بعمر و ابوعبیده جراح تعارف کرد آنها هم تعارف را برگرداندند و گفتند تو اولی و الیق هستی - روی سیاست فوری بیعت نمودند چند نفر حاضر هم که عده ای از قبیله اوس بودند روی سابقه عداوتی که با خزرجیها داشتند برای آنکه آنها جلو نیفتند و سعد بن عباده امیر نگردد بیعت نمودند تا بعد ها بمرور توسعه پیدا نمود . و حال آنکه دلیل اجماع اگر متقن بود میبایستی صبر کنند تا همگی امت (یا عقلاء بقول شما) جمع شوند و در میان شور عموم اخذ رأی شود تا مسئله اجماع صورت حقیقت پیدا کند .

حافظ - عرض کردم بواسطه آنکه دسیسه هائی در کار بود دو قبیله اوس و خزرج در سقیفه جمع بودند و میان خود نزاع داشتند - و هر يك میخواستند امارت و حکومت مسلمین را از خود معین نمایند - بدیهی است کوچکترین غفلت بنفع انصار تمام میشد و دست مهاجرین از کار کوتاه میگردد - بهمین جهت ناچار بودند تمجیلی در عمل نمایند .

داعی - ما هم غمض عین نموده بگفته شما تسلیم میشویم و از فرموده خودتان امتناز مند می کنیم و بنا بر آنچه مورخین خودتان مانند محمد بن جریر طبری در ص ۴۵۷ جلد دوم تاریخ خود و دیگران نوشته اند مسلمانان در سقیفه برای شور در امر خلافت جمع نشدند بلکه دو قبیله اوس و خزرج میخواستند برای خودشان تعیین امیر نمایند .

ابی بکر و عمر خود را بمجلس منخاصمه آنها رسانیده و از این اختلاف بنفع خود بهره برداری نمودند و اگر واقعاً برای امر خلافت و شور در این امر بزرگ جمع شده بودند بایستی همه مسلمانان را خبر میدادند که برای دادن رأی حاضر شوند . و چنانچه بفرموده شما فرصت خبر دادن تمام مسلمین نبود و وقت میگذشت - ما هم با شما هم صدا شده و میگوئیم

گفتگوی اسامه با بازیگر ها
بمکه و یمن و طائف و سایر بلاد و ولایات مسلمین دست رس نداشتند آیا با اردوی اسامه بن زید هم که نزدیک مدینه بود دست رس نداشتند که بزرگان صحابه را که در اردو بودند خبر نمایند بیایند و با آنها شور نمایند که یکی از آنها بلکه فرد مؤثر از جمعیت اردوی مسلمانان امیر لشکر اردو اسامه بن زید بود که رسول اکرم او را امیر براهل اردو قرار داد که از جمله آنها ابی بکر و عمر بودند که در تحت امارت اسامه بودند - که وقتی شنید دسیسه ای بکار رفته و بدست سه نفر خلیفه تراشی شده و بدون شور و اطلاع آنها با يك نفر بیعت نمودند سوار شد آمد در مسجد که تمام مورخین نوشته اند فریاد زد این چه غوغائی است بر پا نموده اید با اجازه کی شما خلیفه تراشی نمودید شما چند نفر چه کاره بودید بدون شور مسلمانان و کبار صحابه و اجماع آنها تعیین خلیفه نمودید .

عمر جهة استمالت پیش آمد گفت اسامه کار تمام شده بیعت واقع گردیده شق عصا منما تو هم بیعت بنما اسامه متغیر شد گفت پیغمبر مرا بر شما امیر قرار داده بود و از امارت هم عزل نگردیدم چگونه امیری که رسول خدا ﷺ بر شما با مارت و ریاضت بر گزیده بیاید در تحت امر و بیعت مأمورین خود قرار گیرد تا آخر محاجه که نمیخواهم زیاد طول کلام بدهم فرض شاهد حال بود .

اگر بگوئید اردوی اسامه هم از شهر مقداری دور بود وقت میگذشت آقایان از سقیفه و مسجد تا خانه پیغمبر هم مسافت بسیار بود چرا علی رضی الله عنه را که باتفاق فریقین عضو مؤثر در میان مسلمانان بود و عباس عم اکرم پیغمبر و تمام بنی هاشم که عترت و

مورد توصیه رسول الله ﷺ و عدیل القرآن بودند و کبار صحابه که در آنجا بودند خبر نکردند بیایند و از رأی آنها استفاده نمایند!؟

حافظ - کمان می کنم اوضاع بقسمی خطرناک بوده که فرصت غفلت و بیرون آمدن از سقیفه را نداشتند.

داعی - بی لطفی میفرمائید فرصت داشتند ولی عمداً نخواستند علی علیه السلام و بنی هاشم و کبار صحابه را که در خانه جمع بودند خبر نمایند.

حافظ - دلیل شما بر تعدد عمل آنها چه بوده.

داعی - بزرگترین دلیل آنکه خلیفه عمر تادرخانه پیغمبر آمد ولی داخل نشد که علی علیه السلام و بنی هاشم و کبار صحابه مجتمع در آن خانه با خبر نشوند.

حافظ - قطعاً این مطلب از ساخته های روافض است.

داعی - باز بی لطفی فرمودید کسی این مطلب را نساخته خوبست مراجعه نمائید به ص ۴۵۶ جلد دوم تاریخ بزرگ محمد بن جریر طبری که از اکابر علمای خودتان در قرن سیم بوده است که مینویسد عمر آمد بدرخانه پیغمبر داخل نشد پیغام داد با بی بکر زود بیا کار لازم دارم ای بکر گفت الحال وقت ندارم باز پیغام داد امر مهمی پیش آمده وجود تو لازم است.

ای بکر بیرون آمد محرمانه قضیه اجتماع انصار را در سقیفه باو خبر داد و گفت لازم است بغوریت بآنجا برویم. دو نفری رفتند در راه ابو عبیده (گور کن) را هم با خود بردند تا سه نفری تشکیل اجماع امت بدهند و امشب مورد استکاء شما باشد؟ شما را بخدا انصاف دهید اگر دمیسه و قرار داری در کار نبوده عمر تا در خانه پیغمبر رفت چرا داخل نشد که حادثه وارده را بسمع تمام بنی هاشم و کبار صحابه برساند و از همگی استمداد نماید؟ آیا ای بکر عقل کل منحصر بقرد در امت پیغمبر بود!! و دیگران از صحابه و عترت پیغمبر بیگانه بودند که نباید از این حادثه با خبر شوند!! چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا.

آیا این اجماع ساختگی شما که جمیع مورخین خودتان نوشته اند بدست سه

نفر (ای بکر و عمر و ابو عبیده (قبر کن) جراح) برقرار شد؟

آیا در کجای دنیا این عقیده قابل قبول است که اگر سه نفر و یا دسته بیشتر در شهری ولو پای تخت مملکت جمع شدند بر فرض که اهل آن شهر اجماع هم نمودند بوجود فردی بریاست و سلطنت و یا خلافت بر سایر عقلاء و علماء و دانشمندان بلاد دیگر واجب است تبعیت از آنها بنمایند!؟

یارای يك دسته از عقلاء که منتخب از جانب سایرین هم نباشند بر سایر عقلاء مطاع باشد آیا خفه کردن افکار يك ملت در مقابل هو و جنجال و تهدید دسته ای جایز است!؟

آقایان انصاف دهید اگر جمعی هم بخواهند حرف حق بزنند و مباحثات و انتقادات علمی و عملی کنند و بگویند این خلافت و اجماع ساختگی مطابق هیچ قانونی از قوانین آسمانی و زمینی مشروع نیست آنها را رافضی و مشرک و نجس بخوانند قتلشان را واجب بدانند و از هیچ نوع تهمتی درباره آنها فرو گذار نمایند.

شما میفرمائید پیغمبر امر خلافت را بامت (با بقول شما بعقلای امت) واگذار نمود شما را بخدا انصاف دهید امت و عقلاء امت فقط سه نفر بودند (ای بکر و عمر و ابو عبیده (قبر کن) جراح) که با یکدیگر تعارف نموده دو نفر که تسلیم بيك نفر گردیدند بر عامه مسلمانان واجب است راه آنها را بیمایند و اگر بعضی گفتند این سه نفر هم مانند سایر امت و صحابه بودند چرا با همه اصحاب شور نمودند آنها کافر و مردود و مهذور الدم کردند؟

واقع نشدن اجماع
آقایان اگر قدری فکر کنید و جامعه تعصب را برکنید و با اتفاق فریقین در اطراف اجماع فکر کنید بخوبی میدانید ما این اقلیت

و اکثریت و اجماع فرق بسیار است.

اگر مجلس شوری برای امر مهمی منعقد گردد عده کمی رأی بدهند میگویند اقلیت مجلس چنین رأی داد و اگر بیشتر آنها رأی دادند میگویند رأی اکثریت بود و اگر همگی بالاتفاق در يك جلسه رأی دهند میگویند اجماع واقع شد یعنی حتی بيك نفر هم مخالف نبود.

شمارا بخدا قسم در سقیفه و بعد در مسجد و بعد در شهر مدینه چنین اجماعی بخلافت ابی بکر رأی دادند اگر حق رأی را مطابق خواسته شما جبراً از تمام امت سلب نمائیم و باشما هم آواز شویم و بگوئیم مراد از اجماع همان عقلاء کبار صحابه مرکز اسلامی یعنی مدینه منوره کفایت مینمورد.

شمارا بذات پروردگار قسم میدهم آیا اجماعی که تمام عقلائی مدینه و کبار از صحابه متفقاً رأی بخلافت ابی بکر داده باشند واقع شد آیا همان جماعت کمی هم که در سقیفه حاضر بودند همگی رأی دادند قطعاً جواب منفی است چنانچه صاحب مواقف خود معترف است در خلافت ابی بکر اجماعی واقع نشده حتی در خود مدینه و از اهل حل و عقد زیرا که سعد بن عبادہ انصاری و اولاد او و خواص از صحابه و تمام بنی هاشم و دوستان آنها و علی بن ابیطالب رضی الله عنه تا شش ماه مخالفت نمود زیر بار نرفتند.

واقعاً از روی حقیقت و انصاف وقتی مراجعه بتاریخ میکنیم می بینیم که در خود مدینه منوره هم که مرکز نبوت و حکومت اسلامی بوده چنین اجماعی که عموم عقلاء و صحابه حاضر در مدینه در تعیین خلافت ابی بکر متحداً رأی داده باشند واقع نگردید.

غالب روایات ثقات و مورخین بزرگ خودتان از قبیل امام فخر رازی و جلال الدین سیوطی و ابن ابی الحدید معتزلی و طبری و بخاری و مسلم و غیر آنها بعبارات مختلفه رسانیده و نقل نموده اند که اجماع کامل در خود مدینه واقع نگردید. علاوه بر آنکه تمامی بنی هاشم (که بستگان و عترت و اهل بیت رسول الله و هدیل القرآن بودند و نظر و رأی آنها اهمیت داشت) و بنی امیه بلکه عموم اصحاب بامتضاء سه نفر در سقیفه موقع رأی دادن بخلافت حاضر نبودند بلکه بعد از شنیدن کاملاً مورد اعتراض قرار دادند.

حتی جمعی از کبار صحابه از مهاجرین و انصار علاوه بر آنکه عمل بیعت سقیفه را مورد انتقاد قرار دادند عده ای از رجال و بزرگان آنها بمنسبت رفتن بوابی بکر احتجاجاتی نمودند

مانند: سلمان فارسی - ابوذر غفاری - مقداد بن اسود کندی - عمار یاسر - بریده الاسلمی - خالد بن سعید بن العاص اہوی - (از مهاجرین) - ابوالہیثم بن التیہان - خذیمہ بن ثابت ذوالشہادتین (که رسول اکرم او را ذوالشہادتین لقب داد) ابو ایوب انصاری - ابی بن کعب - سهل بن حنیف - عثمان بن حنیف - (از انصار) - و ہر یک از آنها در میان مسجد حجۃ شافیه و براہین کافیہ اقامہ نمودند کہ این مجلس مختصر باضیق وقت اجازہ مذاکرات آنها را نمیدهد.

فقط برای ازدیاد بصیرت و بینائی حاضرین و غائبین اتماماً للحجۃ بدین مختصر بیان اکتفا نمودیم کہ بدانید دلیل اجماع بکلی باطل و بی اساس است کہ در خود مدینه ہم اجماع واقع نشد حتی اجماع اکابر اصحاب و عقلاء حاضر در خود مدینه ہم دروغ محض است فہرستی از بعض اسامی مخالفین خلافت را از کتب معتبرہ خودتان بعرض میرسانم.

ابن حجر عسقلانی و بلاذری در تاریخ و تہذیب

دوری نمودن کبار صحابه از بیعت ابی بکر

شاه در روضۃ الصفا و ابن عبدالبر در استیعاب

و دیگران گویند کہ سعد بن عبادہ و طایفہ خزرج

و طایفہ ای از قریش با ابی بکر بیعت نمودند و ہیجده نفر از کبار صحابه نیز با ابی بکر بیعت نمودند و رافضی شدند و آنها شیعه علی بن ابیطالب بودند !!

اسامی آن ہیجده نفر از این قرار بود ۱- سلمان فارسی ۲- ابوذر غفاری ۳- مقداد

بن اسود کندی ۴- عمار یاسر ۵- خالد بن سعید بن العاص ۶- بریدہ الاسلمی

۷- ابی بن کعب ۸- خزیمہ بن ثابت ذوالشہادتین ۹- ابوالہیثم بن التیہان

۱۰- سهل بن حنیف ۱۱- عثمان بن حنیف ذوالشہادتین ۱۲- ابو ایوب انصاری

۱۳- جابر بن عبداللہ الانصاری ۱۴- خذیمہ بن الیمان ۱۵- سعد بن عبادہ

۱۶- قیس بن سعد ۱۷- عبداللہ بن عباس ۱۸- زید بن ارقم . و بقوی در تاریخ

خود میگوید قد تخلف عن بیعت ابی بکر قوم من المهاجرین و الانصار و مالوا مع

علی بن ابیطالب - منهم العباس بن عبدالمطلب - و الفضل بن العباس - و الزبیر

بن العوام بن العاص - و خالد بن سعید - و المقداد بن عمر - و سلمان

الفارسی - و ابوذر الغفاری - و عمار بن یاسر - و البراء بن عازب - و ابی بن کعب

یعنی قومی از مهاجر و انصار تخلف و دوری نمودند از بیعت ابی بکر و ماہل

شدند با علی بن ابیطالب علیه السلام از جمله آنها بودند عباس بن عبدالمطلب و نه نفر دیگر که اسامی آنها را ذکر نموده است .

آیا این افراد عقلاء قوم و اکابر اصحاب و غالباً محل شور رسول اکرم صلی الله علیه و آله نبودند . آیا علی علیه السلام و عباس عم اکرم رسول الله صلی الله علیه و آله و بزرگان بنی هاشم از عقلاء قوم نبودند ؟

شمارا بخدا انصاف دهید چگونه اجماعی بوده که بدون حضور و شور و قبول و تصدیق آنها صورت حقیقت بخود گرفته ؟ فقط ابی بکر را تنها محرمانه از میان آن جمع بیرون بپرند . و دیگران از کبار صحابه را خبر نمایند و رأی آنها را نگیرند آیا معنی اجماع میدهد یا دسیسه سیاسی در کار بوده .

پس علاوه بر اینکه اجماع تمام امت در بدو امر برای تعیین خلافت منعقد نگردید اجماع تمام اهل مدینه هم نبوده بلکه بخروج سعد بن عباده و همراهانش اجماع تمام در سر پوشیده کوچک سقیفه هم واقع نشده بلکه نخستین کودتائی بود که عالم اسلامیت بتاریخ بشر اعانت سپرد !!

از همه اینها گذشته بنی هاشم و عترت و اهل بیت
در حدیث ثقلین و سفینه
پیغمبر هم که اجماع ایشان حتماً حجة بوده است
باعبار حدیث مسلم بن الفریقین که در لیالی ماضیه با اسناد معتبره عرض نمودم که رسول
اکرم صلی الله علیه و آله فرمود انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتی اهل بیتی ان
لصکم بهم اقلد نجوتکم (و فی نسخه) لئن تضلوا بعدها ابدان (۱) حاضر در سقیفه نبوده
و موافقت با مخالفت ابی بکر ننمودند (یعنی آنها را خبر نکردند که بآنجا حاضر شوند تا
حقیقت اجماع حاصل شود ۱۲) .

و نیز در حدیث مشهور دیگر که معروف بحدیث سفینه است و در لیالی ماضیه با اسناد
آن ذکر نمودیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: مثل اهل بیتی که مثل سفینه نوح من توسل

(۱) من دو چیز بزرگ را در میان شما میگذارم که اگر باین دو چنگ زده و متمسک بشوید هرگز گمراه نگردید و قطعاً نجات میابید و این دو یکی قرآن کتاب آسمانی و دیگری عترت و اهل بیت علیهم السلام (مراجعه شود به ص ۲۱۹ و ۲۲۴ هجرت کتاب) .

بهم نجی و من تخلف عنهم هلك (۱) میسراند که همان قسمی که در طوفان و بلایای وارده نجات امت نوح بتوسل سفینه بوده امت من هم در حوادث و گرفتاریها بایستی متوسل و متمسک باهل بیت من گردند تا نجات پیدا کنند هر کس از آنها تخلف و روی گردان شود هلاک خواهد شد .

و نیز این حجر در ص ۹۰ صواعق ذیل آیه چهارم از ابن سعد دو حدیث نقل میکند در لزوم توجه باهل بیت رسالت و عترت طاهره یکی آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
أنا و اهل بیتی شجرة فی الجنة و أغصانها فی الدنيا فمن شاء أن يتخذ الی
ربه سبیلاً فلیتمسک بها (۲) .

حدیث دوم آنکه فرمود فی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتی ینفون عن
هذا الدین تحریف الضالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین الا وان
أمتکم وفدکم الی الله عز و جل فانظروا من توفدون (۳) .

خلاصه این قبیل احادیث که در کتب معتبره خودتان بسیار رسیده اینست که
میسراند بامت اگر از اهل بیت من دوری نمودید دشمنان بر شما غالب و گمراهتان
مینمایند بدعتها و رأی و قیاسها بمیان میآید باز نجات شما بوسیله اهل بیت من خواهد
بود آنها را از خود دور و خودتان از آنها دور نگردید که هلاک خواهید شد .

بالاخره تمام آن اشخاصی که حضورشان در اجماع و بیعت و تعیین خلیفه مؤثر بوده
جزء متخلفین در بیعت بودند پس این چگونه اجماعی بوده که صحابه کبار و عقلاء قوم
و عترت و اهل بیت رسالت حاضر در مدینه در آن شرکت نداشتند ۱۲ .

(۱) مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است کسی که توسل بآنها جست نجات میابد و کسیکه
تخلف و دوری از آنها بنماید هلاک خواهد شد . (مراجعه شود به ص ۲۲۶ همین کتاب) .
(۲) من و اهل بیت من درختی هستیم در بهشت که شاخهای آن درد نیابست پس کسی که خواهد
داهی بسوی خدا پیدا کند باید تمسک بجو بدآنها .

(۳) در هر دوره برای امت من اصولی هستند از اهل بیت من که ذایل و دور میکنند از این دین
تعریف گمراهان و انتحال مبطلین (یعنی ادعای مدعیان باطل) و تأویل جاهلین را بدانید پیرستیکه
امامان شما پیشوایان شما هستند که وارد کننده هستند شمارا بسوی خدای تعالی پس نظر
کنید چه کسی را پیشوانمایید .

جای تردید نیست که اجماعی واقع نشد بلکه اکثریت هم وقوع پیدا نمود چنانچه ابن عبدالر قرطبی که از بزرگان علمای خودتان است در استیعاب و ابن حجر در اصابه و دیگران گویند سعد بن عبادہ انصاری که مدعی مقام خلافت بود بای بکر و عمر ابداً بیعت نکرد و آنها هم متعرض او نشدند چون صاحب قبیلہ بود از ترس آن که مبادا تولید فساد شود لذا سعد بشام رفت بروایت روضة الصفا بتحریک یکی از عظاما و بزرگان (که عند العقلاء معلومست چه کس بوده که حکمش نافذ بوده) شبانه تیری بر او زدند و کشته شد و نسبتش را باجنه دادند (ولی بروایت مورخین - زنده تیر خالد بن ولید بود که بعد از کشتن مالک بن نویره و تصرف عیال او در اول خلافت ای بکر - مغضوب غضب خلیفه ثانی عمر بود تا در دوره خلافت او خواست خود را نزد خلیفه پاک کند چنانکه کرد؟ لذا شبانه با تیر او را زد معروف شد اجنه او را کشتند).

شمارا بخدا آفایان عادت و تعصب را کنار بگذارید و قدری فکر کنید این چگونه اجماعی بوده که علی بن ابیطالب علیه السلام و عباس عم اکرم رسول الله و ابن عباس و تمام بنی هاشم - عترت و اهل بیت پیغمبر - و بنی امیه و انصار در او داخل نبودند. **حافظ** - چون احتمال فساد میرفت و تمام امت هم دسترسی نداشتند ناچار با عجله و شتاب بهمان عده حاضر در سقیفه اکتفا نموده بیعت نمودند بعدها امت تسلیم شدند.

داعی - بر رجال و بزرگان صحابه و عقلائی قوم خارج از مدینه دست نداشتند شمارا بخدا انصاف دهید اگر دسیسه‌ای در کار نبوده چرا حاضرین مدینه را خبر نکردند در مجلس شور حاضر کردند آیا نظر ورأی عباس (شیخ القبیله) عم اکرم رسول الله و علی بن ابیطالب داماد آن حضرت و بنی هاشم و کبار صحابه حاضر در مدینه لازم نبود فقط رأی و نظر عمر و ابو عبیده جراح کفایت از حال عموم می نمود فاعتبروا یا اولی الابصار !!!

پس دلیل اجماع شما عموماً و خصوصاً که عقلاء و کبار از صحابه از مهاجر و

انصار در او شرکت نکردند بلکه مخالفت هم کردند بکلی عاطل و باطل و از درجه اعتبار عند العقلاء ساقط است.

چون اجماع عرض کردم آنرا گویند که احدی از آن تخلف ننماید و در این اجماع ساختگی شما باقرار علماء و مورخین خودتان عموماً و بتصدیق خودتان جماعت عقلاء و علماء عموماً شرکت در رأی دادن نمودند.

چنانچه امام فخر رازی در نهایت الاصول صریحاً گوید در خلافت ای بکر و عمر ابداً اجماع واقع نشد تا بعد از کشته شدن سعد بن عبادہ آنکه اجماع منعقد شد. نمیدانم چگونه شما چنین اجماع معدومی را دلیل بر حقانیت گرفتید پس جواب دلیل اولتان با همین مختصر بیان باقتضای وقت مجلس داده شده.

رد بر قول پایتکه چون و اما دلیل دوم شما که فرمودید چون ای بکر اسن از **ابوبکر سناً اکبر بود** امیرالمومنین علیه السلام بود لذا حق تقدم برای او بود در امر **بخلافت برقرار شد** خلافت بسیار محدود و از دلیل اول بوج تر و مضحك تر **وی معنی تر است**.

برای آنکه اگر سن شرط در خلافت بود اکبر از ابوبکر و عمر بسیار بودند و محققاً ابو قحافه پدر ابوبکر اکبر از پسرش بود و در آن زمان حیات داشت چرا او را خلیفه قرار ندادند.

حافظ - کبر سن ای بکر توأم بالیافت بود چون شیخی جهان دیده و محبوب رسول الله وقتی در قومی باشد جوان ناری را زمام دار نمی نمایند.

داعی - اگر امر چنین باشد که شما میگوئید که با وجود **با بودن شیوخ از صحابه** پیر مرد آزموده جوانی را بکار آنها کار خدا داده نباید **پیغمبر علی جوان را** کماشت این اعتراض اول بر رسول خدا صلی الله علیه و آله میرود که در **اختیار میفرمود** غزوه تبوک وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله عازم حرکت شد

مناقضین محرمانه قرار دادی کردند که در غیاب آنحضرت در مدینه انقلابی برپا کنند فلذا برای اداره امر مدینه مرد کاردانی لازم بود که بجای آنحضرت در مدینه بماند و با

قوت قلب و حسن سیاست مدینه را اداره و عملیات مناقین را خنثی نماید .

تمناً میکنم از آقایان محترم بفرمائید پیغمبر چه کس را در مدینه بخلافت و جانشینی خود برقرار نمود .

حافظ - مسلم است که علی کرم الله وجهه را خلیفه و نایب مناب خود قرار داد داعی - مکر ابوبکر و عمر و سایر پیر مردان از صحابه در مدینه نبودند که رسول اکرم ﷺ امیر المؤمنین ﷺ جوان را خلیفه رسمی و جانشین خود قرار داد و صریحاً فرمود انت خلیفتی فی اهل بیتی و دار هجرتی (۱)

پس آقایان در اقامه دلائل قدری فکر نمائید که موقع جواب بلا جواب نمائید پس هدف و مقصد آنحضرت از اینکه علی ﷺ را در عین شباب و جوانی با حضور شیوخ و کبار از صحابه امثال ابی بکر و عمر و دیگران بخلافت برقرار نمود تهیه جواب عملی برای امشب شما بود که نگویید با بود شیخ جهان دیده جوانی را بکار نباید گذاشت . عمل رسول اکرم ﷺ بزرگتر دلیل است که در تعیین خلافت و ابلاغ رسالت پیری و جوانی مداخلت ندارد .

اگر با وجود پیران سالخورده جوان نوری را نباید بکار گذاشت پس چرا در موقع فرستادن آیات اول سوره براءة بر اهل مکه که قطعاً در چنین مواردی و جود پیر مرد سالخورده با تدبیر و جهان دیده ای لازم بود که با حسن سیاست اداء وظیفه نماید .

رسول اکرم ﷺ ابی بکر پیر مرد را از وسط راه برگردانیده و علی جوان را مأمور آن کار بزرگ کرد بعد از اینکه خدا فرستاده که ابلاغ رسالت مرا نباید بنماید مگر خودت یا یک نفر مثل خودت .

و همچنین برای هدایت اهل یمن چرا از وجود شیوخ سالخورده مانند ابی بکر و عمر و دیگران استفاده ننمود و امیر المؤمنین ﷺ را مأمور هدایت اهل یمن نمود .

از این قبیل موارد بسیار است که آن حضرت با وجود شیوخ قوم مانند ابی بکر و عمر و دیگران علی جوان را انتخاب نموده و کارهای بزرگ را با او واگذار می نمود

(۱) توخلفه من هستی در اهل بیت من و در مدینه که خانه و محل هجرت من است .

پس معلوم شد که این شرط سالخوردگی شما پوچ اندر پوچ و بی مغز و معنی میباشد و از شرائط نبوت و ولایت و خلافت ابداً کبر سن نمیباشد .

بلکه شرط اصلی خلافت مانند نبوت جامعیت کامل است که مورد پسند و قبول پروردگار باشد و هر فردی که جامع جمیع صفات عالیه شد خواه پیر و یا جوان خداوند او را بمقام خلافت برگزیند و بوسیله نبی و رسول مکرم بمردم معرفی فرماید و بر مردم است که اطاعت او را مانند اطاعت خدا و پیغمبر بنمایند .

دلیل بزرگ دیگری که بیاد آمد و میتوان آنرا بزرگتر دلیل بر ابطال خلافت آنها دانست مخالفت شخص امیر المؤمنین و فارق بن حق و باطل علی بن ایطالب ﷺ میباشد از آن اجماع ساختگی .

چه آنکه وجود علی ﷺ بنا بر فرموده رسول اکرم ﷺ فارق بین حق و باطل بوده است چنانچه علماء بزرگ شما اخبار بسیاری در این باب نقل نموده اند .

از جمله شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۶ ینایع الموده از کتاب السبعین فی فضائل امیر المؤمنین و امام الحرم الشریف ابی جعفر احمد بن عبدالله شافعی حدیث دوازدهم از هفتاد حدیث را از فردوس دیلمی و میرسید علی همدانی شافعی در مودت ششم از موده القری و حافظ در امالی و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۴۴ کفایت الطالب سه خبر مستنداً از ابن عباس و ابی لیلی غفاری و ابی ذر غفاری همگی بمختصر تنبوت و کم و زیادی در الفاظ و عبارات و اتحاد در جمله آخر حدیث از رسول اکرم ﷺ نقل نموده اند که فرمود :

ستكون من بعدی فتنه فاذا كان ذلك فالزموا علی بن ایطالب انه اول من یرانی و اول من یصافحنی یوم القیمة و هو معی فی السماء العلیا و هو الفاروق بین الحق و الباطل (۱) .

(۱) زود است بعد از من فتنه ای برپا شود پس اگر چنین شد شما ملزم هستید با علی بن ایطالب باشید چون اوست اول کسیکه مرا میبیند و با من مصافحه مینماید روز قیامت و او با من است دو مرتبه بلند و علیا و اوست جداکننده بین حق و باطل .

پس علی القاعده بعد از وفات رسول خدا ﷺ در چنین پیش آمد و فتنه بزرگ که مهاجر و انصار بهم افتادند و هر يك ميخواستند خليفه از آنها باشد (باصطلاح و مثل معروف از آب گل ماهی بگیرند) بحکم و دستور آنحضرت بایستی امت علی را بیاورند و دست بدامن او کردند تا حق را از باطل نشان دهد و البته بنا بر فرموده آنحضرت هر طرفی که علی عليه السلام بوده حق و در مقابلش باطل .

حافظ - این خبری که شما نقل نمودید خبر واحد است و بخبر واحد اعتمادی نبوده تا مورد عمل قرار گیرد .

۱۵عی - خیلی تعجب است که زود فراموش میفرمائید یا عمداً سهو مینمائید جواب خبر واحد را در شبهای اول عرض کردم که علمای سنت و جماعت حجیة خبر واحد را قبول دارند و شما از این جهت نمیتوانید این خبر را بعنوان خبر واحد مردود دارید .

بعلاوه همین يك خبر نیست بلکه اخبار بسیاری از طرق موثقین علماء شما بعبارات مختلفه اثبات امرام مینماید که ما بعضی از آنها در لیالی ماضیه اشاره نمودیم منتها برای آنکه وقت مجلس زیاد گرفته نشود فقط بسلسله روایات و کتب آنها اکتفا نموده و از نقل تمام آن احادیث مسنده صرفنظر نموده اینک هم باز برای تأیید عرایض تا آنجائیکه وقت و حافظه ام اجازه میدهد ببعض دیگر اشاره میکنم .

از جمله خبری است که عجم بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و طبری در کبیر و بیهقی در سنن و نورالدین مالکی در فصول المهمه و حاکم در مستدرک و حافظ ابو نعیم در حلیه و ابن عساکر در تاریخ و ابن ابی الحدید در شرح نهج و طبرانی در اوسط و محب الدین در ریاض و حمونی در فرائد و سوطی در در المنثور از ابن عباس و سلمان و ابی ذر و حدیثه نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بدست مبارک اشاره نمود بسوی علی بن ابی طالب و فرمود ان هذا اول من آمن بی و اول من یصافحنی يوم القيمة وهذا الصديق الاکبر وهذا فاروق هذه الامة یفرق بین الحق والباطل (۱) .

(۱) بدرستی که این (علی) اول کسی است که بمن ایمان آورده و اول کسیستکه روز قیامت بامن مصافحه مینماید و این علی صدیق اکبر و راست گوی بزرگ و فاروق این امت است که جدائی میانداد بین حق و باطل .

و عجم بن یوسف کنجی در باب ۴۴ کفایت الطالب همین حدیث را نقل نموده باضافه این کلمات و هو یعسوب المؤمنین و هو بانی الذی اولی منه و هو خلیفتی من بعدی (۱) .

و نیز عجم بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و خطیب خوارزمی در مناقب و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و خطیب بغداد در ص ۲۱ جلد چهاردهم تاریخ بغداد و حافظ ابن مردویه در مناقب و سمعانی در فضائل الصحابه و دیلمی در فردوس و ابن قتیبه در ص ۶۸ جلد اول الامامة والسیاسة و زمخشری در ربیع الابرار و حمونی در باب ۳۷ فرائد و طبرانی در اوسط و فخر رازی در ص ۱۱۱ جلد اول تفسیر کبیر و کنجی شافعی در کفایت الطالب و امام احمد در مسند و دیگران از علماء شما نقل نموده اند . که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود علی مع الحق و الحق مع علی حیث دار (۲) . و نیز در همان کتابها بعلاوه شیخ سلیمان قندوزی حنفی در باب ۲۰ ینابیع الموده از حمونی نقل نموده اند که آنحضرت فرمود علی مع الحق و الحق مع علی یمیل مع الحق کیف مال (۳) .

و حافظ ابی نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی متوفی سال ۴۳۰ در ص ۶۳ جلد اول حلیة الاولیاء باسناد خود نقل نموده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود یا معشر الانصار ألا ادلکم علی ما ان تمسکتکم به لن تضلوا بعده ابدًا قالوا بلی یا رسول الله قال هذا علی فاحبوه بحبی و اکرموه بکرامتی فان جبرئیل امرنی بالذی قلت لکم من الله عزوجل (۴) .

(۱) واوست پادشاه مؤمنین واوست باب من که میآیند از او واوست خلیفه من بعدا من - آنگاه کنجی شافعی گوید این حدیث را محدث شام در جزء چهل و نهم وبعده از سعید حدیث دو فضائل علی در کتاب خود آورده است .

(۲) علی باحق وحق باعلی می گردد هیچگاه علی ازحق وحق ازعلی جدا نخواهد بود .

(۳) علی باحق وحق باعلی است وعلی بطرف حق مایل است هرگونه میل کند .

(۴) ای جماعت انصار آیا دلالت نکنم شمارا بکسیکه اگر بآن چنگ زبید و تمسک جوید هرگز بعد از او گمراه نشوید عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود آنکس که بآن چنگ زبید و تمسک جوید تاگمراه نشوید این علی میباشد پس او را دوست بدارید بدوستی من و اکرام بنمایید او را بکرامت من و آنچه من بشما گفتم جبرئیل از جانب پروردگار مرا چنین امر نمود .

این احادیث نبویه با اختلاف الفاظ و تعدد روایات و حفاظ آن اگر چه هر حدیثی در نظر اول خبر واحدی میآید که برای مدلول خاصی بیان گردیده و لکن در نظر اهل علم تعبیر بتواتر معنوی میشود که از مضامین تمامی آنها مستفاد میگردد که دلائل خاصه ای است که برای مدلول عام آمده که با تشریک یکدیگر آن مدلول عام باثبات میرسد .

و مراد از آن مدلول عام عنایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است نسبت بمقام ولایت که استثناء ثابت میکنند تمایل آن حضرت را بعلی علیه السلام نه بدیگری ؛ و نیز میرسانند که فقط علی مورد شفقت و مهربانی آنحضرت بوده و پیوسته از آن بزرگوار به تنهایی کمک طلبیده چه آنکه علی علیه السلام متخصص در کمک دادن بوده و بهمین جهت امت را هم امر میکند که بعد از من رجوع بعلی کنید و تمسک باو جوئید که پیوسته با حق توام و فارق بین حق و باطل است با مطالعه در این قبیل اخبار انصاف دهید که آیا مخالفت علی علیه السلام با ابی بکر و کنار رفتن از اجماع (خیالی شما) بیعت نکردن با ابی بکر دلیل بر حقانیت ابی بکر میباشد یا بطلان خلافت او .

اگر خلافت ابی بکر حق بود پس چرا علی علیه السلام که مجسمه حق و حقیقت بود و رسول اکرم صلی الله علیه و آله در باره او فرمود همیشه با حق و حق با او میگردد بیعت نمود بلکه مخالفت هم نمود .

واقعاً جای بسی تأسف و تعجب است عجله ای که در روز سقیفه نمودند که قطعاً هر عاقل دقیقی را بوضع آن روز بد بین مینماید که اگر دسیسه ای در کار نبود چرا تأمل نمودند (ولو چند ساعتی باشد) تا علی بن ابیطالب فارق بین حق و باطل فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و کبار از صحابه و بنی هاشم و بالخصوص عباس عم اکرم آنحضرت همگی حاضر شوند و نظر ورای خود را در امر خلافت که وظیفه عمومی بود بدهند .

حافظ - بدیهی است دسیسه ای در کار نبوده بلکه چون اوضاع را در خطر دیدند تعجیل در تعیین خلافت برای حفظ اسلام نمودند .

داعی - یعنی میخواهید بفهمانید ابو عبیده (قبر کن سابق مکه) جراح و یار دیگران

از عباس عم بزرگوار پیغمبر و علی بن ابیطالب که جان خود را در راه این دین گذارده و یا دیگران از کبار صحابه و بنی هاشم دلسوز تر بودند و اگر آن مقداریکه آنجا حرف زدند تأمل می نمودند و یا ابی بکر و عمر حرف میزدند و مجلس را سرگرم می نمودند و ابو عبیده یا دیگران را فوری می فرستادند عباس و علی را خبر می دادند و اعلام خطر می نمودند که بغوریت بیایند آیا اگر ساعتی صبر می نمودند تا آن بزرگواران بیایند اسلام از میان میرفت و فتنه ای برپا می شد که جلو آنرا نمیتوانستند گرفت !!

انصاف دهید که قطعاً اگر قدری صبر میکردند لااقل بنی هاشم و کبار از صحابه باعباس و علی را خبر میکردند که در سقیفه حاضر شوند بر تقویت آن سه نفر اگر حق میگفتند افزوده میشد و اختلاف کلمه در اسلام پیدا نمی شد که امشب بعد از هزار و سیصد سی و پنج سال (تاریخ زمان مذاکره) ما و شما برادران مسلمان هم در این مجلس مقابل هم قرار نمی گرفتیم بلکه تمام قوا را بهم داده و با دشمنان اصلی بیچنگ برمیخاستیم .

پس تصدیق کنید هر چه بر سر اسلام آمد از آن روز آمد و آن نبود مگر در اثر تعجیلی که آن سه نفر بکار بردند و مقاصد پنهانی خود را آشکار نمودند .

نواب - قبله صاحب پس سبب چه بود که آنهمه عجله بکار بردند که فرموده شما حاضرین مسجد و خانه پیغمبر را هم خبر ندادند .

داعی - قطع بدانید علة تعجیل در عمل آن بود که میدانستند اگر صبر کنند تا تمام مسلمانها حاضر شوند یا لااقل اکابر اردوی اسامه بن زید و بزرگان صحابه حاضر در مدینه و بنی هاشم و غیره همگی حاضر شوند و شرکت در شور نمایند حتماً در میان اشخاصی که اهم برده میشد نام علی علیه السلام هم بمیان میآمد و اگر نام علی یا عباس در آن مجمع برده میشد طرفداران حق و حقیقت با دلائل و اضحه ای که در دست بود گلاهِ آنها را پشت معرکه سیاست میانداختند لذا عجله نمودند که تا بنی هاشم و کبار صحابه بغسل و کفن و دفن پیغمبر مشغول اند کار خود را بنمایند و ابی بکر را بان وضع دو نفری بخلافت بر قرار نمایند چنانچه کردند تا امشب آقایان نامش را اجماع مسلمین بگذارند .

چنانچه اکابر علماء خودتان از قبیل طبری و ابن ابی الحدید و دیگران نوشته اند که عمر می گفت خلافت اُمی بکر با عجله و فوریت بقتة انجام و صورت گرفت خداوند امر او را بنخیر فرماید .

واما دلیل دیگر شماستناداً بقول خلیفه عمر که گفته نبوت و سلطنت در یک خانواده جمیع نمیشود نیز مردود است بنص صریح آیه ۵۷ سوره ۴ (نساء) که میفرماید ۴۱ یحدون الناس علی ما آتیهم

رد بر قول عمر که گفت نبوت و سلطنت در یکجا جمع نگردد

اللّه من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة و آتیناهم ملکاً عظیماً (۱) .

پس بحکم این آیه شریفه این دلیل شما مردود است و قطعاً این حدیث ضعیف و بلکه از موضوعات است که بخلیفه عمر نسبت داده اند چه آنکه هرگز رسول اکرم ﷺ بر خلاف نص صریح قرآن کریم سخنی نفرماید و این آیه خود ادل دلیل است بر اینکه نبوت و سلطنت ممکن است با هم جمع گردد (چنانچه در آل ابراهیم و دیگران جمع گردید) .

علاوه بر این مقام خلافت جزئی از اجزاء نبوت است بلکه خاتمه مقام نبوت است سلطنت و پادشاهی نیست که شما بگوئید در یک خانواده جمع نمیشود .

اگر جناب هرون رضی الله عنه برادر حضرت موسی رضی الله عنه از خلافت موسی بر کنار است علی هم باید از خلافت خاتم الانبیاء رضی الله عنه بر کنار باشد و چنانچه نبوت و خلافت در موسی و هرون علیهما السلام جمع شد بحکم قرآن - قطعاً در محمد و علی علیهما الصلاة والسلام هم جمع میشود بمناسبت حدیث منزله که در لیلی قبل عرض کردم پس این حدیث شما قطعاً از موضوعات امویها و مجعول و مردود است و از همه طرف غیر قابل قبول است .

و اگر نبوت و خلافت (با قبول خلیفه هم سلطنت) در یکجا جمع نمی شود پس چرا

(۱) آیا حده میوزاند مردم با آنچه خدا آنها را فضل خود بر خود دار نموده پس بتعقیق ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و با آنها ملک و سلطنت بزرگ عطا کردیم .

در مجلس شورای دیکتاتوری - خلیفه عمر علی رضی الله عنه را نامزد خلافت نمود بعد هم در مرتبه چهارم شما آنحضرت را بخلافت قبول دارید .

عجبا نبوت با خلافت بلا فصل (بوضع حدیثی) جمع نمیکردد ولی با خلافت مع الفصل جمع میگردد ! ؟

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا بعلاوه رسول اکرم رضی الله عنه صریحاً میفرماید هر راهی که علی می رود بروید نه راه دیگران را .

شما میگوئید نبوت و سلطنت با هم در یک خانواده جمع نمیشود و حال آنکه آنحضرت پیروی از عترت خود را بر امت واجب قرار داده و مخالفت آنها را کمراهی و ضلالت صرف دانسته بصریح حدیث معتبر متفق علیه فریقین که در شبهای گذشته باز کر اسنادش بعرضتان رسانیدم که در دفعات متعدده فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان تمسکتهم بهما لن تضلوا أبداً (۱) .

همان قسمی که در پیش آمد طوفان بامر حضرت نوح هر کس در کشتی ساخته آنحضرت نشست نجات یافت و هر کس تخلف نمود هلاک گردید ولو فرزند صلیبی خود آنحضرت .

در این امت مرحومه هم خاتم الانبیاء رضی الله عنه عترت و اهل بیت خود را بمنزله کشتی نوح معرفی فرموده که در پیش آمدها و اختلافات دست بدامان فکر و علم و عقل و ظاهر و باطن این خانواده بیندازند تا نجات پیدا کنند و اگر تخلف نمایند مانند تخلف کنندگان از کشتی نوح هلاک خواهند شد (چنانچه در ص ۲۲۶ مشروحاً نقل نمودیم) . پس روی این قبیل نصوص صریحه و قواعد جلیه بایستی امت مرحومه در پیش آمدها و اختلافات از رأی عترت و اهل بیت آنحضرت استفاده کنند و قطعاً امیر المؤمنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه فرد اکمل از عترت و اهل بیت آنحضرت بوده باضافه مزایای

(۱) بدوستیکه من و چیز بزرگ نفیس میان شما گذاردم که اگر بپردو آنها تسک جویم هرگز کمره نشوید یکی قرآن مجید و دیگری عترت من اند (مراجعه شود به ص ۲۱۹ و ۲۲۴) .

دیگر از علم و عمل و اوامر ائمه پیغمبر صلی الله علیه و آله پس چرا ساعتی تأمل نکردند و آنحضرت را خبر ندادند تا از نظر و فکر و رای صائب آنحضرت استمداد نمایند ۱۲.

قطعا رمزی در کار بوده که اهل علم و عقل و انصاف مات و مبهوت اند وقتی منصفانه قضاوت مینمایند بعمق حقیقت میرسند و کور کورانه راهی را که پیشینیان رفته اند نمی روند و میفهمند که بازیگران سیاسی برای آنکه علی را از حق ثابت خود بر کنار کنند عجله و شتاب نموده بدون حضور آنحضرت و سایر اصحاب و اهل تقوی اُمی بکر را باریکه خلافت قرار دادند.

شیخ - بچه دلیل شما میفرمائید که فقط باید پیروی از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه نموده و آراء و اجماع صحابه رضی الله عنهم را در پرده محاق گذارد.

داعی اولاً مانگفتیم که آراء صحابه و اجماع آنها مورد احترام نمی باشد فرقی که ما باشما داریم اینست که شما بنام **باز هم بیان حقیقت در تعیین خلافت**

صحابی که رسیدید ولو هر منافقی باشد اگر چه ابوهریره ای که خلیفه عمر او را تازمانه میزند و کذآبش میخواند زانوی تسلیم بر زمین میگذارد ولی ما اینطور نیستیم آن صحابی در نزد ما اهمیت دارد و قدش را بر چشم میگذاریم که بشرائط مصاحبت رسول الله صلی الله علیه و آله عمل نموده تابع هوا و هوس نگردیده و مطیع بلا شرط باو امر خدا و پیغمبر تا آخر عمر بوده.

ثانیاً ما با دلائل محسوسه بر شما ثابت نمودیم که در سقیفه و روز بیعت برای خلیفه ابی بکر اجماعی واقع نشده که با رأی اجماع امت ابی بکر بخلافت تعیین گردد اگر جواب حسابی بر رد عرایض داعی دارید بفرمائید تا آقایان حاضرین در مجلس قضاوت بجای بکنند و بنه هم در مقابل آراء اجماع هر تسلیم فرود آوریم. اگر شما در کتب اخبار خود نشان دادید که در سقیفه تمام امت یا لا اقل بقیه شما تمام عقلاء قوم جمع شدند و باجماع رأی دادند که باید ابی بکر خلیفه شود ما تسلیم میشویم.

و اگر جز دو نفر (عمر و ابو عبیده) و عده ای از قبیله اوس نظر بمخالفت و عداوت سابقه دار با قبیله خزرج دیگران بیعت نکردند تصدیق نمائید که ما پیراهه نمیرویم.

ثالثاً انتقاد ما باین جمله اینست که عقلاء عالم را بقضاوت میپذیریم که آیا سه نفر صحابی میتوانند زمام امور يك ملت را بدست گرفته میان خودشان با تعارف (یا بقول عوام ایرانیها) جنک زر گیری دو نفر با يك نفر بیعت نموده و بعد مردم را با تهدید و شمشیر و آتش و اهانت مرعوب و مجبور نمایند بتسلیم نقشه آنها قطعاً جواب منفی است.

باز تکرار مطلب نموده عرض مینمایم که ایراد ما باینست که آن روز وقتی آن سه نفر (ابی بکر و عمر و ابو عبیده جراح) بسقیفه رفتند دیدند صحبت از خلافت است چرا استمداد از رجال قوم و عقلاء و کبار از صحابه که عده ای در منزل پیغمبر صلی الله علیه و آله و جمعی در اردوی اسامه بودند نمودند.

شیخ - ما میگوئیم غفلتی شده یا نشده در آنروز حاضر نبودیم بینیم آنها در چه محظوری گیر کرده بودند ولی امروز که در مقابل عمل واقع شده قرار گرفتیم ولو بمرور هم اجماع واقع شده باشد نباید در مقابل آن اجماع ایستادگی نمائیم بلکه باید سر تعظیم در مقابل آنها خم نموده راهی که آنها رفتند برویم.

داعی - به به با استدلال شما آفرین بفکر و عقیده شما که میخواستید ما تحمیل کنید که دین مقدس اسلام دین کور کورانه میباشد که اگر هر دوسه نفری در یکجا جمع شدند رأی و نظری دادند و عده ای هم اطراف آنها را گرفتند و هوچی گیری کردند سایر مسلمین چون در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتند کور کورانه تسلیم کردند! این است معنای دین پاک خاتمیت که صریحاً در آیه ۱۹ سوره ۲۹ (زمر) می فرماید:

فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه (۱)

و حال آنکه دین مقدس اسلام دین تحقیقی است نه تقلیدی آنها تقلید از ابو عبیده (قهر گن) معروف بجراح، رسول اکرم صلی الله علیه و آله خود را بر روی ما باز کرده و با نشان داده که هر گاه امت دو دسته شدند ما در کدام يك از آن دو دسته وارد شویم تا نجات یابیم میفرمائید بچه دلیل ما باید پیرو امیر المؤمنین علیه السلام باشیم جوابش آشکار است بحدیث آیات قرآنی و احادیث متفقۀ مندرجه در کتب معتبره خودتان.

(۱) «ای رسول» بلطف و رحمت من بشارت آرد آن بندگانی که چون سخن بشنوند پس متابعت کنند بکوتر آنرا (یعنی تحقیق کنند نه کور کورانه بر راه غیر معلوم بروند).

از جمله روایات و نصوص وارده که امت مجبورند در حوادث و انقلابات پیرو علی علیه السلام باشند حدیث معروف عمار یاسر است که اکابر علماء شما از قبیل حافظ ابی نعیم اصفهانی در حلیه و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و بلاذری در تاریخ خود و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴۳ ینایع الموده از حوینی و میر سیدعلی همدانی شافعی در موده پنجم از موده القری و ردلمی در فردوس و دیگران از موثقین علماء شما حدیث مفصلی از ابو ایوب انصاری نقل نموده اند که وقت مجلس اقتضای ذکر تمام آن حدیث را ندارد ولی خلاصه نتیجه آن حدیث اینست که وقتی سؤال نمودند از ابو ایوب (بلکه اعتراض نمودند باو) که چرا رفتی بطرف علی بن ابیطالب علیه السلام و با ابی بکر بیعت نمودی در جواب گفت روزی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودیم عمار یاسر وارد شد از آن حضرت سؤالی نمود حضرت ضمن صحبت فرمود: یا عمار ان سلك الناس کلهم وادیا و سلك علی وادیا فاسلك وادی علی واخل عن الناس ، یا عمار علی لا یردک عن هدی ولا یدلک علی ردی ، یا عمار طاعة علی طاعتی و طاعتی طاعة الله (۱).

آیاسزاوار بود با این نصوص ظاهره و اوامر وارده که در کتب معتبره خودتان ضبط است با مخالفت صریحی که علی علیه السلام با خلافت ابی بکر کرد ولو سایر امت از بنی هاشم و بنی امیه و کبار صحابه و عقلاء قوم از مهاجر و انصار هم با او همراه نبودند (با آنکه همراه بودند) راه علی را بگذارند و پیروی از راهنمای دیگری بنمایند لا اقل می خواستند آنقدر صیر نمایند تا علی بیاید و رأی و نظر او را بگیرند.

(صدای مؤذن اعلام نماز عشاء نمود آقایان برخاستند برای اداء فریضه پس از ختم نماز و صرف جای آقای حافظ افتتاح کلام نمودند).

حافظ - صاحب شما ضمن بیاناتتان دو کلام عجیب فرمودید اولاً مکرر میفرمائید ابو عبیده قیر کن از کجا معلوم شد که این مرد محترم قبر کن بوده است - ثانیاً فرمودید

(۱) ای عمار اگر تمام مردم برای میروند و علی تنها راه دیگر پس برای برو که علی می رود و بی نیاز شوازمه مردم ای عمار علی ترا از هدایت برنگرداند و دلالت بر هلاکت نشاید ای عمار اطاعت علی اطاعت من است و اطاعت من اطاعت خداست .

که علی و بنی هاشم و اصحاب در بیعت وارد نشدند و مخالفت هم نمودند در صورتیکه جمیع ارباب حدیث و تاریخ نوشته اند که علی و بنی هاشم و اصحاب همگی بیعت نمودند .

داعی - گویا آقایان در نوشتجات علماء خود هم دقیق نمیشوید اولاً راجع باینکه ابو عبیده قبر کن بوده مانگفتیم در کتب خودتان ثبت است مراجعه نمائید به ص ۲۶۶ و ۲۶۷ جلد پنجم البدایة و النهایة تألیف ابن کثیر شامی که در باب دفن رسول الله صلی الله علیه و آله نوشته که چون ابو عبیده جرّاح مانند قبرهای اهل مکه حفر میکرد لذا جناب عباس یکی را بدنبال ابی طلحه قبر کن مدینه فرستاد و یکی را هم در پی ابو عبیده فرستاد تا تنبیه قبر رسول الله صلی الله علیه و آله را بنمایند .

ثانیاً فرمودید که علی علیه السلام و بنی هاشم و اصحاب همگی بیعت نمودند بلی شما کلمه بیعت نمودند را میخوانید اما تعمق در حقیقت نمینمائید که چه وقت بیعت نمودند و چگونه نمودند جمیع علماء حدیث و بزرگان از مورخین خودتان نوشته اند که علی علیه السلام و بنی هاشم (ظاهراً) بیعت نمودند ولی بعد از شش ماه آن هم بجزر و فشار و تهدید بشمشیر و قتل و اهانت های بسیاری که بآن بزرگوار نمودند و محرومیت هایی که برای آنها فراهم ساختند .

حافظ - از مثل شما شخص شریفی بعید است که تفوه کنید بکلمات و عقاید عوام شیعه که میگویند علی را جبراً کشیدند و بردند و تهدید بقتلش نمودند و حال آنکه آنجناب همان روزهای اول با کمال میل و رغبت تسلیم بخلافت ابی بکر گردید .

داعی - اینکه فرمودید بیعت علی علیه السلام و بنی هاشم فوری بیعت علی و بنی هاشم با تهدید و بعد از شش ماه بود شما نوشته اند بیعت علی علیه السلام بعد از وفات فاطمه سلام الله علیها بوده چنانچه بخاری در ص ۳۷ جلد سوم صحیح باب غزوه خیبر - و مسلم بن حجاج در ص ۱۵۴ جلد پنجم صحیح باب قول النبی لا نورث نقل مینماید که بیعت علی علیه السلام بعد از وفات فاطمه سلام الله علیها بوده است و همچنین عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری متوفی سال ۲۷۶ قمری در آخر ص ۱۴ الامامة و السیاسة گوید

فلم يبایع علی کرّم الله وجهه حتى ماتت فاطمة رضی الله عنها (۱).

منتها بعض از علمای شما وفات حضرت فاطمه سلام الله عليها را هفتاد و پنج روز بعد از وفات رسول الله ﷺ میدانند مانند خود ابن قتیبه و لکن عموم مورخین خودتان شش ماه بعد از وفات آنحضرت میدانند پس نتیجه آن میشود که بیعت علی ع و بنی هاشم بعد از شش ماه از خلافت بوده چنانچه مسعودی در ص ۴۱۴ جلد اول مروج الذهب گوید و لم یبایعه احد من بنی هاشم حتى ماتت فاطمة (۳).

و ابراهیم بن سعد ثقفی که از ثقات علماء مقبول الطرفین است از زهری روایت نموده که علی بن ابیطالب ع بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه و بر او جرأت بهم نرسانیدند مگر بعد از وفات فاطمه سلام الله عليها چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج نقل نموده است.

بالاخره اکابر علمای خودتان در کتب معتبره خود نقل نموده اند که بیعت علی ع فوری نبوده بلکه بعد از توقف بسیار بوده که وسائل و اسباب فراهم و مقتضی موجود گردید.

و ابن ابی الحدید در آخر ص ۱۸ جلد دوم شرح نهج البلاغه از زهری از عایشه روایت نموده فلم یبایعه علی ستة اشهر ولا أحد من بنی هاشم حتى بایعه علی (۳). و نیز احمد بن اعثم کوفی شافعی در فتوح و ابو نصر حمیدی در جمع بین الصحیحین از نافع از زهری روایت نموده اند که ان علیاً لم یبایعه الا بعد ستة اشهر (۴).

و اما اینکه فرمودید چرا داعی پیروی از عقاید عوام نموده ام خیلی معترض میخوام از اینکه بگویم امر بر شما مشقّه شده است اینها عقاید عامیانه نیست بلکه

- (۱) علی علیه السلام بیعت نکرد «با ابی بکر» تا فاطمه «سلام الله عليها» وفات نمود.
- (۲) احدی از بنی هاشم بیعت ننمودند با ابی بکر تا فاطمه «سلام الله عليها» وفات نمود.
- (۳) علی واحدی از بنی هاشم بیعت ننمودند با ابی بکر مدت شش ماه تا زمانی که علی بیعت نمود.
- (۴) علی علیه السلام بیعت ننمود مگر بعد از شش ماه.

اعتقاد عالمانه است شما بی خود بما حمله می کنید با اینکه از مضامین کتب خود آگاهی دارید.

والله قسم علماء هر قوم مسئول فسادها هستند که امر را بر عوام مشتبه میکنند که گمان نمایند این خبرها را ما ساخته ایم و حال آنکه علمای بزرگ خودتان معترف باین معانی میباشند.

حافظ - علمای ما در کجا گفته اند که علی را جبراً کشیدند و آتش در خانه اش زدند که در السنه و أفواه شیعه معروف است و در مجالس با حال تأثر نقل می نمایند و تحریک اعصاب مینمایند که فاطمه رضی الله عنها را آزدند و بیچه اش را سقط نمودند.

داعی - آقایان محترم یا واقعاً مطالعاتتان بسیار کم است و یا عمداً روی عادت تبعاً للأسلاف میخواید بیچاره شیعیان مظلوم را در نظر عوام خود متهم سازید و به این جملات خودتان و بزرگان اسلاف خود را تبرئه نمائید.

لذا میگوئید و مینویسید که این اخبار را شیعیان جعل نموده اند (مخصوصاً از زمان سلطنت صفویه انارالله برهانم) که با امر ابی بکر عمر با جمعی آتش بدر خانه علی بردند و علی را با شمشیر و هیاهو کشیدند و بردند بمسجد برای بیعت.

و حال آنکه چنین نیست قبلاً هم عرض کردم که نقل این قضایای تاریخی مخصوص بشیعیان نیست بلکه اکابر علماء و مورخین منصف خودتان نوشته اند ولی بعضی از روی تعصب خود داری از نقل نموده اند چنانچه میل داشته باشید برای اثبات مرام چند خیری که در نظر دارم باقتضای وقت مجلس از موثّقین علمای خودتان بعرض برسانم تا آقایان با انصاف بدانند که مای تقصیریم و نمیگوئیم مگر آنچه شما خود میگوئید.

حافظ - بفرمائید برای استماع حاضریم.

داعی - ۱ ابو جعفر بلاذری احمد بن یحیی بن جابر البغدادی
 دو زده دلیل بر اینکه
 علی را با زور شمشیر
 متوفی سال ۲۷۹ قمری که از موثّقین محدثین و مورخین
 بمسجد بردند
 معروف شما میباشد در تاریخ خود روایت نموده که چون

ابوبکر علی رضی الله عنه را برای بیعت طلید و قبول نکرد عمر را فرستاد آتشی آورد که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه (سلام الله علیها) بر در خانه او را ملاقات کرد فرمود ای پسر خطاب آمده ای خانه را بر من بسوزانی گفت آری این عمل قوی تر است در آنچه بدت آورده.

۲ - عز الدین ابن ابی الحدید معتزلی و محمد بن جریر طبری که معتمدترین مورخین شما هستند روایت کرده اند که عمر با اسید بن خضیر و سلمة بن اسلم و جماعتی بدرخانه علی رفتند عمر گفت بیرون آئید و الا خانه را بر شما میسوزانم.

۳ - ابن خزابه در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده که گفت من از آنها بودم که با عمر هیزم برداشتم و بدرخانه فاطمه بردیم در وقتی که علی و اصحابش از بیعت ابا نمودند عمر فاطمه گفت بیرون کن هر که در این خانه است و الا خانه و هر که در خانه است میسوزانم در آن وقت علی و حسنین و فاطمه رضی الله عنهم و جماعتی از صحابه و بنی هاشم در آن خانه بودند فاطمه فرمود آ یا خانه را بر من و فرزندانم میسوزانی گفت بلی والله تا بیرون آیند بیعت کنند با خلیفه پیغمبر.

۴ - ابن عبدربه که از مشاهیر شلمای شما است در ص ۶۳ جزء سیم عقد الفرید نوشته که علی رضی الله عنه و عباس در خانه فاطمه نشسته بودند.

ابی بکر عمر گفت برو اینهارا بیاور اگر ابا کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر آتشی برداشت و آمد که خانه را بسوزاند فاطمه بر در خانه آمده فرمود ای پسر خطاب آمده ای که خانه ما را بسوزانی گفت بلی الخ.

۵ - ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۱۳۴ جلد اول شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) از کتاب سقیفه جوهری قضیه سقیفه بنی ساعده را مبسوطاً نقل نموده تا آنجا که گوید بنی هاشم در خانه علی رضی الله عنه جمع شدند و زیر با ایشان بود زیرا خود را از بنی هاشم می شمرد (حضرت امیر المؤمنین رضی الله عنه می فرمود زیر همیشه با ما بود تا آنکه پسر هایش بزرگ شدند و او را از ما بر گرداندند) پس عمر با گروهی رفتند بسوی خانه حضرت فاطمه با اسید و سلمة و گفت بیرون بیائید و بیعت کنید ایشان امتناع نمودند زیر شمشیر

کشید بیرون آمد عمر گفت این سگ را بگیرد سلمة بن اسلم شمشیرش را گرفت و بر دیوار زد آنگاه علی را بجبر و عنف کشیدند بسوی ابی بکر بنی هاشم هم با او می آمدند و ناظر بودند بر او که چه میکنند علی میگفت من بنده خدا و برادر رسول او هستم و کسی اعتنا بگفتار او نمی کرد تا او را بنزد ابی بکر بردند گفت بیعت کن حضرت فرمود من احقم باین مقام و با شما بیعت نمیکنم شما اولی هستید که با من بیعت کنید شما این امر را از انصار گرفتید بسبب قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و من نیز با همان حجة بر شما احتجاج میکنم پس شما انصاف دهید اگر از خدا میترسید بحق ما اعتراف کنید چنانچه انصار در حق شما انصاف کردند و الا معترف شوید که دانسته بر من ستم میکنید عمر گفت هرگز از تو دست بر نمی داریم تا بیعت کنی حضرت فرمودند خوب با یکدیگر ساخته اید امروز تو برای او کار میکنی که فردا او بتو بر گرداند (این مقام را) بخدا سو کند قبول نمیکنم سخن تو را و با او بیعت نمیکنم چون او باید با من بیعت نماید.

آنگاه روی ب مردم نمود فرمود ای گروه مهاجران از خدا بترسید سلطه و سلطنت محمدی را از خانواده او که خدا قرار داده بیرون نبرید و دفع مکنید اهل او را از مقام و حق او بخدا قسم ما اهل بیت احقیم باین امر از شما تا در میان ما کسی باشد که عالم بکتاب خدا و سنت رسول و قیبه در دین باشد بخدا قسم اینها تمام در ما هست پس متابعت و پیروی از نفس خود مکنید که از حق دور میشوید.

آنگاه علی رضی الله عنه بیعت نکرده بخانه برگشت و ملازم خانه شد تا حضرت فاطمه از دنیا رفت ناچار بیعت کرد.

۶ - ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبة بن عمرو الباهلی الدینوری که از اکابر علماء خودتان است و مدتها در شهر دینور قاضی رسمی بوده و در سال ۲۷۶ قمری وفات نموده در ص ۱۳ جلد اول کتاب معروف خود تاریخ الخلفاء الراشدین و دولت بنی امیه معروف به الامامة والسیاسة (چاپ مصر) قضیه سقیفه را مفصلاً شرح میدهد و ابتداء میکند مطلب را باین عبارت ان ابا بکر رضی الله عنه تفقد قوماً تخلفوا

عن بيته عند علي كرم الله وجهه فبعث اليهم عمر فجاء فناداهم وهم في دار علي فابوا ان يخرجوا فدعا بالحطب وقال والذی نفس عمر بيده لتخرجن او لاحرقنها علي من فيها فقيل له يا اباحفص ان فيها فاطمة فقال و ان فخرجوا فبايعوا الاعلی الخ .

خلاصه کلام آنکه چون ابی بکر باخبر شد که جمعی از امت تخلف نموده اند از بیعت او در خانه علی علیه السلام جمع شده اند پس عمر را بسوی آنها فرستاد عمر آمد بر در خانه علی علیه السلام آنها را طلب نمود برای بیعت ابا کردند از بیرون آمدن عمر هیزم طلبید و گفت با خدائیکه جان عمر در قبضه قدرت اوست با بیرون بیاید یا خانه را با هر کس در آن خانه است میسوزانم مردم گفتند یا اباحفص (کنیه عمر بود) فاطمه در این خانه است گفت هر چند که او باشد میسوزانم پس همه بیرون آمدند و بیعت کردند مگر علی علیه السلام که گفت سوگند یاد کرده ام تا قرآن را جمع آوری نکنم بیرون نیایم و لباس در بر نمایم عمر قبول نکرد ولی ناله فاطمه سلام الله علیها و توییح نمودن آنها سبب شد که عمر بر گشت نزد ابی بکر و تحریک کرد او را برای بیعت گرفتن از آنحضرت ابی بکر چند مرتبه قنقذرا فرستاد بطلب آنحضرت و جواب یأس شنید عاقبت عمر با جماعتی رفت بدرخانه فاطمه و درق الباب نمود فاطمه که صدای آنها را شنید بصدای بلند ندا در داد یا ایت یا رسول الله ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافة .

خلاصه معنی آنکه بابا یا رسول الله بعد از تو چه بما میرسد از عمر بن الخطاب و ابی بکر بن ابی قحافه و چگونه با ما ملاقات نمودند .

همینکه مردم صدای گریه و ناله فاطمه را شنیدند بر گشتند در حالتیکه اشکها جاری و جگرها سوخته ولی عمر با عده ای ماندند تا علی را جبراً از خانه بیرون آورده نزد ابی بکر بردند و با آنحضرت عرض کردند بیعت بنما با ابی بکر حضرت فرمود اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد قالوا اذا والله الذی لا اله الا هو نضرب عنقک گفتند بخدا قسم کردنت را میزیم علی علیه السلام فرمود پس بنده خدا و برادر رسول او را

خواهید کشت عمر گفت تو برادر رسول خدا نیستی ابوبکر در مقابل تمام این حوادث و گفتار ساکت بود و هیچ نمی گفت عمر به ابی بکر گفت آیا با من تو اینکارها را نمیکنی ابی بکر گفت مادامی که فاطمه هست او را اکراه نمی نمائیم .

امیر المؤمنین علیه السلام خود را بقر رسول الله رسانید با گریه و ناله عرض کرد به پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه را که هارون برادرش موسی گفت و خداوند در قرآن خبر داده یابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلونی (۱) .

شرح قضیه را مفصل نقل نموده تا آنجا که گوید علی علیه السلام بیعت نکرده بمنزل بر گشت و بعدها ابوبکر و عمر رفتند بمنزل فاطمه سلام الله علیها که استرضای خاطر او را فراهم نمایند فرمود خدا را شاهد میگیرم شما دو نفر مرا ازیت نمودید در هر نمازی شما را نفرین میکنم تا پدرم را ببینم و از شما شکایت نمایم انتهی .

شما را بخدا آقایان انصاف دهید معنی اجماع همین است که اصحاب پیغمبر را با ضرب و اهانت و زور و خوف و تهدید بقتل و آتش زدن خانه برای بیعت بیرند و نامش را اجماع بگذارند ۱۹ .

باید منصفانه قضاوت نمود

اگر آقایان با انصاف قدری دقیق و از عادت بر کنار شوید می بینید که بازی آن روز هم مثل و مانند امروز بوده است که نظایرش بسیار دیده میشود که عده ای اطراف يك نفر را گرفته و با هو و جنجال او را بمقام ریاست یا سلطنت میرسانند بعد میگویند ملت او را باین مقام برگزیدند .

آنروز هم عده ای باز بکر بدور هم جمع شده بکنفر را انتخاب نمودند بعد بقیه مردم را با هو و جنجال و اهانت و تهدید با آتش و سوزاندن و شمشیر کشیدن و تخویف نمودن برای بیعت حاضر نمودند که امشب آقایان اسمش را بگذارید اجماع و این حربه کندرا دلیل بر حقانیت خود بگیرید .

و عجب آنکه بماه میگوئید کورو کر شوید و ناهم کردید بتاریخ گذشته ابداً

(۱) پسر مادرم مردم مرا ضعیف نمودند و خواستند مرا بکشند .

توجه نکنید و تحقیق در دین ننمائید و هر چه کردند همه را نیک بدانید و کور کورانه تصدیق نمائید که اجماع واقع شده و خلافت حقی بوده که بطریق اجماع معین گردیده است ۱۱۲.

بخدا قسم اگر آقایان بانظر بی طرفی و انصاف و ذره بنی بنگرید خواهید تصدیق نمود که دسته بندی و حزب بازی آنها در آن روز سیاسی بوده نه طریقه جامعه شیعه که مطابق دستور رسول اکرم ص اطراف عترت طاهره آنحضرت اجتماع نموده و گفتند چون پیغمبر ص خود فرموده بقرآن و عترت من متمسک شوید ما هم اطاعت نموده از آنها جدا نمیشویم و اطاعت آنها را می نمائیم لا غیر.

۷- احمد بن عبدالعزیز جوهری که از ثقات علمای شما است بنا بر آنچه ابن ابی الحدید توثیق نموده باین عبارت هو عالم محدث کثیر الادب ثقة ورع اثنی علیه المحدثون و رووا عنه مصنفاته (۱) در کتاب سفینه آورده چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی مذکور هم در ص ۱۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) از او نقل نموده مسند از ابی الاسود که گفت جمعی از اصحاب و رجال مهاجرین غضب کردند در بیعت ابی بکر که چرا با آنها مشورت نشده و نیز علی و زبیر هم غضب نموده و از بیعت برکنار شده و وارد خانه فاطمه شدند آنگاه عمر با اسید بن خضیر و سلمة بن سلامة بن قریش (که هر دو از بنی عبدالاشهل بودند) و گروهی از مردم هجوم آوردند بمنزل فاطمه هر چند فاطمه ناله زد و آنها را قسم داد فایده نکرد شمشیر علی و زبیر را گرفتند و بدیوار زدند و شکستند و آنها را بجبر و عنف کشیدند و بمسجد بردند برای بیعت ۱۱۳.

۸- و نیز جوهری از سلمة بن عبدالرحمن روایت کرده که چون ابی بکر بالای منبر نشست و شنید که علی و زبیر و جمعی از بنی هاشم در خانه فاطمه جمع شده اند عمر را

(۱) او عالم محدث و صاحب ادب بسیار بوده ثقة و باور مدح و ثنا نمودند بر او محدثین و دو مصنفات خود از او روایت نمودند.

فرستاد که آنها را بیاورند عمر رفت در خانه فاطمه فریاد زد بیرون بیائید والا بحق خدا خانه را با شما میسوزانم.

۹- و نیز جوهری بنا بر آنچه ابن ابی الحدید در ص ۱۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) مسنداً از شعبی روایت نموده که وقتی ابوبکر شنید اجتماع بنی هاشم را در خانه علی ع بعر گفت خالد کجا است گفت حاضر است ابوبکر گفت هر دو بروید علی و زبیر را بیرون آورید تا بیعت کنند پس عمر داخل خانه فاطمه شد و خالد بر در خانه ایستاد عمر بزبیر گفت این شمشیر چیست گفت این را مهیا کرده ام برای بیعت علی گرفت شمشیر زبیر را کشید و زبیر سنگی که در خانه بود و شکست آنگاه دست زبیر را گرفت و برخیزانید و بیرون آورد و بدست خالد داد بر گشت میان خانه و در خانه جمعیت زیادی بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم بعلی ع گفت بر خیز برویم با ابی بکر بیعت کن حضرت امتناع نمود دست حضرت را گرفت و کشید و بدست خالد داد و با خالد جمعیت بسیاری بودند که ابی بکر بمدد فرستاده بود خالد و عمر هجوم آورده آنحضرت را بعنف و جبر شدید میکشیدند تمام کوچه ها را مردم پر کرده و تماشا مینمودند حضرت فاطمه وقتی عملیات عمر را دید با زنان بسیار از بنی هاشم و غیر ایشان (که جهة تسلیت فاطمه جمع شده بودند) بیرون آمدند و صدای فریاد و ولوله و شیون آنها بلند بود تا در حجره حضرت فاطمه ندا کرد و بآبی بکر فرمود خوش زود غارت آوردید بر خانه اهل بیت رسول خدا بخدا قسم است که با عمر حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات نمایم (بقسم و عهد خود باقی و وفا نمود و با آنها تکلم ننمود تا از دنیا رفت) چنانچه بخاری و مسلم در صحیحین خود نوشته اند فغضبت فاطمة علی ابی بکر ولم تکلم به حتی توفیت (۱).

۱۰- ابو ولید محب الدین محمد بن محمد بن الشحنة الحنفی متوفی سال ۸۱۵ قمری که از اکابر علماء شما و سالها قاضی مذهب حنفی در حلب بوده در کتاب تاریخ

(۱) فاطمه (سلام الله علیها) در حال غضب ابی بکر را ترک نمود و بر آن حال باقی ماند و با او حرف نزد تا وفات نمود و از دنیا رفت (چنانچه در جزء پنجم و هفتم صحیح بخاری نقل گردیده است)

خود بنام روضة المناظر فی اخبار الاوائل و الاواخر در شرح قضیه سقیفه خیر
آتش را مینویسد باین عبارت ان عمر جاء الی بیت علی لیحرقه علی من فیہ فلقیته
فاطمة فقال : ادخلوا فیما دخلت الامة یعنی عمر آمد در خانه علی برای آنکه آتش
بزند هر کس در آن خانه است پس فاطمه او را ملاقات نمود عمر گفت داخل شوید در
چیزی که امت داخل شدند و تا آخر قضیه را نقل مینماید .

۱۱ - طبری در ص ۴۴۳ جلد دوم تاریخ خود نقل نموده از زیاد بن کلب که طلحه
وزیر و جماعتی از مهاجرین در خانه علی علیه السلام بودند عمر بن الخطاب آمد و گفت بیرون
بیایید برای بیعت و الا آتش بر همه میزنم .

۱۲ - ابن شحنه مورخ معروف در ص ۱۱۲ جلد یازدهم حاشیه کامل ابن اثیر ضمن
داستان سقیفه مینویسد زمانیکه جماعتی از اصحاب و بنی هاشم مانند زبیر و عتبه بن
ابی لهب و خالد بن سعید بن العاص و مقداد بن اسود کندی - و سلمان فارسی - و ابی ذر
غفاری - و عمار بن یاسر - و براء بن عازب - و ابی بن کعب تخلف از بیعت ابی بکر
نموده و متمایلا بعلی علیه السلام در خانه آنحضرت جمع بودند - عمر بن الخطاب آمد تاهر
که در آن خانه هست آتش بزند - فاطمه سلام الله علیها با او ملاقات نمود عمر گفت
داخل شوید در آنچه مردم داخل شدند (یعنی بیایید بیعت کنید و پیروی کنید از عده ای
که بیعت نمودند) .

و شاهد بر این مطالب قول ابی الحسن علی بن الحسین مسعودی مورخ و فاضل جلیل
القدر مقبول الفریقین است که در ص ۱۰۰ جلد دوم تاریخ مروج الذهب ضمن نقل قضایای
عبدالله بن زبیر که در مکه دعوی ریاست و خلافت داشت نوشته است در آن هنگام که
بنی هاشم اتفاق محمد بن الحنفیه فرزند امیر المؤمنین علیه السلام در شعب ابی طالب جمع
شدند و لشکر عبدالله آنها را محاصره نموده بودند هیزم بسیاری آوردند که آنها را
آتش بزنند و شعله آتش هم بلند شد مع ذلك بنی هاشم تسلیم نشدند تا لشکر مختار
رسیدند و بنی هاشم را نجات دادند .

گوید نوفلی در کتاب خودش در اخبار آورده که عروه بن زبیر در مقابل

فرودم از برادرش عبدالله در مجلسی که قضیه محاصره در شعب مطرح بود مردم از آتش
زدن شعب مذمت میکردند عروه عنبر خواهی میکرد که برادر عبدالله مقصر نبود
مخوش از آوردن آتش و هیزم و افروختن آتش بر بنی هاشم ترسانیدن آنها بود
الما اراد بذلك اربابهم لیدخلوا فی طاعته كما ارباب بنی هاشم و جمع اهل
الخطب لاحراقهم اذ هم ابوالبیعة فی ماسلف .

ماحصل معنی آنکه عبدالله زبیر این عمل آتش آوردن در اطراف بنی هاشم در
شعب ابی طالب برای ترسانیدن آنها را سرمشق و دستور از سلف خود (عمر و اصحاب
ابی بکر گرفت) که آنها هم وقتی دیدند بنی هاشم و اکابر اصحاب و مهاجرین زیر بار
بیعت نمیروند هیزم آوردند برای آتش زدن آنها که بترسند و تسلیم شوند و بیعت
نمایند؟! (تا تشکیل اجماع داده شود امشب دلیل محکم آقایان محترم باشد)

این اخبار و بیان مورخین نمونه ای از اخبار و بیانات بسیاری است که روایت
موثق خودتان در کتب معتبره خود نقل نموده اند بقدری این قضیه در نزد علماء منصف
شیوع کامل داشته که حتی شعراء هم در اشعار خود وارد میکردند منتها بعض از علماء
شما بحساب آنکه اگر نقل کنیم این قضایا را سندی میشود بر ابطال عقیده اجماع لذا
احتیاطاً از نقل آن خودداری مینمودند و الامطلب در نزد همه آشکار بوده یکی از شعرای
معروف خودتون عالم نبیل حافظ ابراهیم مصری است در قصیده عمریه من باب مدح و
تمجید خلیفه گوید :

و کلمة لعلی قالها عمر اکرم باسمها اعظم بملقیها
حرقت یتک لا ابقی علیک بها ان لم تبایع و بنت المصطفی فیها
ماکان غیر ابی حفص بقائلها یوما لفارس عدنان و حامیها

ما حصل معنی آنکه غیر ابی حفص (کینه عمر بوده) کسی نمیتوانست بعلی
ده یگه سوار قبیله عدنان بود و بحمایت کنندگان او بگوید اگر بیعت نکند خانه ات را
آتش میزنم و کسی را در خانه باقی نمیگذارم با اینکه فاطمه در این خانه میباشد .

حافظ - این اخبار نشان میدهد که جهة ارباب و ترساندن و بهم زدن اجتماع

مخالفین خلافت آتش آوردند و حال آنکه شیعیان جعل نمودند که در خانه را آتش زدند و در میان درو دیوار محسن بچه شش ماهه را سقط نمودند .

داعی - عرض کردم - جهت ضیق وقت باختصار اخبار سقط جنین فاطمه «ع» کوشیدم و از نقل اخبار مفصل خود داری نمودم و الا اخبار در این باب بسیار است برای نمونه و پی بردن باینکه شیعیان موحد و معتقد بروز جزا دروغ نمیگویند و جعل نمینمایند و غرض شخصی هم با احدی ندارند .

خوب است آقایان مراجعه فرمائید بکتاب اثبات الوصیه تألیف عالم فاضل مورخ شهر مقبول القول فریقین (شیعه و سنی) ابی الحسن علی بن الحسین مسعودی صاحب مروج الذهب متوفی سال ۳۴۶ قمری که شرح قضایای آن روز را مفصل مینویسد تا آنجا که گوید فہجموا علیہ و احرقوا بابہ و استخرجوه منه کرہا و ضبطوا

سیدۃ النساء بالباب حتی اسقطت محسنا (۱)

پس بدانید که از جعلیات شیعه نیست بلکه آنچه واقع شده ضبط در تاریخ است و تاریخ هرگز کم نخواهد شد اگر بعضی ملاحظه کاری کنند و خود داری از ثبت آن نمایند مردمان منصف دیگری هستند که ثبت مینمایند .

قضیة سقط جنین اظہر من الشمس در تاریخ است منتہا بعض از علماء حباً الخلفائهم برده پوشی و سکوت نمودند معذک گاهی بی اختیار حقیقت بزیر قلمشان آمده و شاهد صادق بر اثبات مدعای ما گردیده .

مراجعه فرمائید بآخر ص ۳۵۱ جلد سیم شرح نهج البلاغہ (چاپ مصر) تا مطلب بر شما واضح گردد که این ابی الحدید نوشته وقتی برای استاد خود ابی جعفر نقیب شیخ معتزله نقل نمودم که وقتی خبر بر رسول خدا دادند که ہبیار بن اسود باینزه بپودج

(۱) پس هجوم آوردند بر علی (علیه السلام) و در خانه اش را سوزانیدند و آنحضرت را با اکراه و اجبار از خانه بیرون کشیدند و سیدۃ زنان فاطمه را میان درو دیوار فشار دادند تا محسن خود را سقط کرد .

زینب دختر شما حمله برد و زینب از ترس بچه سقط کرد (۱) حضرت خون او را مباح نمود ابی جعفر گفت لو کان رسول اللہ حیاً لا یباح دم من روع فاطمة حتی القت

ذابطنها (۲)

و نیز صلاح الدین خلیل بن ابیک الصفدی در وافی بالوفیات ضمن حرف الف کلمات و عقاید ابراهیم بن سیار بن هانی بصری معروف به نظام معتزلی را نقل نموده تا آنجا که گوید نظام گفته است ان عمر ضرب بطن فاطمة یوم البیعة حتی القت المحسن من بطنها (۳)

پس بی جهت آقایان تبعاً للاسلاف جامعه شیعه را متهم نسازید و در نزد عوام بی خبر ما را مقصر قلمداد نکنید که گمان نمایند این اخبار را شیعیان جعل نمودند و بآنها امر را مشتبه کنید و بگوئید خلفاء ما بعلی و فاطمه آزاری ننمودند بلکه آنها خود راضی بخلافت خلفاء بودند .

(۱) زینب دختر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ علیا پسر خاله اش ابوالعاص بن ربیع بن عبد العزی بود در جنگ بدر ابوالعاص اسیر شد با اسراء بسیار از کفار بنامد مشرکین فدا بدهند و خود را خلاص کنند - ابوالعاص پیغام داد برای زینب که فدیہ برای او بفرستد بی بی مالی تهیه کرد یا گردن بند مرواریدی که با عقیق یمانی و یاقوت رمانی مرصع بود و از مادرش خدیجہ باو رسیده بود فرستاد خدمت پیغمبر رسول اللہ محزون شد امت برای خاطر آنحضرت از فدیہ گذشته و ابوالعاص را آزاد نمودند پیغمبر فرمود بای ابوالعاص که چون زینب بر تو حرامست او را روانه مدینہ نما قبول نمود:

حضرت زینب حارثه پسر مرد را با او روانه نمود که زینب را بیاورد - چون مشرکین فهمیدند که زینب را حرکت دادند جمعی باتفاق ابوسفیان حرکت کردند در ذی طوی بآنها رسیدند ہبیار بن اسود با نیزه بپودج زینب زد که سر نیزه به پشت بی بی رسید - بی بی زینب وحشت کرد و از ترس بچه ای را که در رحم داشت سقط نمود . وقتی زینب به پنه آمد و برای رسول اللہ نقل نمود حضرت فوق العاده متحزون شد و خون ہبیار را مباح نمود و امر نمود دست و پای او را قطع نموده بقتل رسانند .

(۲) اگر رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ زدند بود ختم مباح میگردد خون کمی که فاطمه را نرساید تا آنکه بچه اش (محسن) سقط کردید .

(۳) یعنی روز بیعت ہمز چنان بشکم فاطمه سلام اللہ علیہا زد که محسن از شکمش ساقط گردید . (این جلد وافی بالوفیات خطی در کتاب خانۃ ملی (حاجی حسین آقاملک) دو طہران موجود است) .

قضیه آتش و جبر و اجبار و اکراه و توهین بعلی و بنی هاشم برای بیعت و سقط جنین و سایر مظالم در کتب معتبره علمای با انصاف خودتان ضبط است اگر اعتراضی دارید به بلاذری و طبری و ابن خزابه و ابن عبد ربه و جوهری و مسعودی و نظام و ابن ابی الحدید و ابن قتیبه و ابن شحنه و حافظ ابراهیم و امثالهم بنمائید که چرا در کتابهای خود نوشته و در اشعار خود سرورند و ما آنچه میگوئیم با سند ثابت و مسلم نه روی هوای نفس و تعصب جاهلانه جعل اخبار بنمائیم.

حافظ - اصلاً نقل این قبیل اخبار چه نتیجه دارد قطعاً جز تولد نفاق و دوئیست فایده‌ای بر آنها مترتب نیست.

دفاع از حق و اثبات مظلومیت لازم است - داعی - اولاً خوبست این اعتراض را بعلماء و مورخین خودتان بنمائید که چرا نوشتند قطعاً حق زیر پرده نیماند **فَلله**

الحجة البالغة تاریخ کم نمیشود عاقبت در هر قوم و ملتی مردمان پاک و منصف و بی غرض پیدا میشوند که حقایق را بنویسند مانند علمای منصف خودتان که نوشتند و در کتاب های خود ضبط نمودند و از زیر پرده استتار بیرون آوردند.

ثانیاً فرمودید چرا میگوئیم و مینویسیم بدیهی است این گفتنها و نوشتنها دفاعی است در مقابل حملات و مهمتهای گویندگان و نویسندگان بی مغز و مغرض و مقتری شما که جهت تفرقه مسلمین امر را بر برادران مسلمان بی خبر ما مشتبه میکنند و جامعه شیعیان مؤمن موحد را کافر و مشرک و ملحد معرفی مینمایند و این قبیل قضایا و وقایع تاریخی را از جملیات شیعه جلوه میدهند و از هان ساده را بنقل این نوع اکاذیب مشوب مینمایند.

ماناچاریم از حق مظلومانه خود دفاع نمائیم و به برادران روشن فکر مسلمان خود که در اقطار عالم متفرق اند نشان بدهیم که شیعیان اهل بیت رسالت یعنی پیروان علی و آل علی گوینده کان لا اله الا الله محمد رسول الله میباشند و در باره علی **عليه السلام** نمیگویند مگر آنچه رسول اکرم **صلى الله عليه وآله** فرمود چنانچه شبهای گذشته با دلائل

عقلیه و براهین نقلیه ثابت نمودیم که علی را بنده صالح خدا و خلیفه و وصی منصوب و برادر رسول خدا میدانیم و با هر عملی که برای غیر خدا باشد مخالفیم.

میفرمائید چرا میگوئیم چه نتیجه دارد گفتن حقایق ما هم بشما میگوئیم نگوئید تا نگوئیم ننویسید تا ننویسیم دفاع از حق و حقوق واجبه لازم است ما نمیگوئیم ما را وادار بگفتن مینمائید همین امشب اگر شمانی فرمودید اینها عقاید عوام شیعه است و حقیقتی ندارد داعی مجبور نمیشدم پرده بردارم و باقیان برادران حاضر بفهمانم عوضی شنیده اند اینها عقاید عوام شیعه نیست بلکه اعتقاد علماء منصف سنت و جماعت است چنانچه نمونه ای از آنها را بعرض رسانیدم ما جماعت شیعه که موحدین پاک هستیم جز عقاید صحیحه که مستند بکتاب و سنت و عقل و اجماع باشد چیز دیگری نداریم.

حافظ - این فرموده های شما موجب حیرت و تعجب است زیرا در کتاب های مهم علمای شیعه اخباری هست که برخلاف کتاب و سنت میباشد و کاملاً باعث جسارت شیعیان و لاابالی شدن آنها در معاصی میشود و قطعاً این قبیل اخبار از موضوعات است و مصرفی جز فساد اخلاق امت ندارد شماها هم منع از آنها نمینمائید.

داعی - خیلی تعجب است که جنابعالی مطالب را بدون ربط بیان میفرمائید خوبست از آن اخباری که بنظر شما جعل و موضوع و موجب فساد میباشد بیان فرمائید تا مطلب باز شود.

حافظ - آخوند ملا محمد باقر مجلسی اصفهانی **اشکال در حدیث حب علی حسنه و من بکی علی الحسین و جبت له الجنة و جواب آن** که از علمای بزرگ شما است در بسیاری از مجلدات بحار الانوار نقلیاتی دارد که از جمله آنها که

الحال در نظر دارم حدیث تعجب آوری است که از رسول خدا **صلى الله عليه وآله** نقل میکند که فرمود **حب علی حسنه لا یضر مهاسیفة (۱)** و نقل مینماید که آن بزرگوار فرمود **من بکی علی الحسین و جبت له الجنة (۲)** و از این قبیل اخبار بسیار دیدم که سبب

(۱) دوستی علی (علیه السلام) حسنه ایست که هیچ گناه (صغیره ای) با و ضرر نمیرساند.

(۲) کسی که گریه کند بر حسین (علیه السلام) بهشت بر او واجب میشود.

تولید فساد در امت است و همین اخبار موجب جسارت شیعیان و لایابالی گری آنها در معاصی میشود که هر نوع معصیتی را بنمایند بامید آنکه چون علی را دوست میدارند از آن معاصی بآنها ابداً ضرری نمیرسد یا مرتکب هر گناهی میشوند بخیال آنکه يك فطره اشك بر امام حسين عليه السلام گناهان ما را پاک میکند و وارد بهشت می شویم وقتی امید بی حساب این اندازه در مردم زیاد شد رفته رفته موجب شیوع فحشاء و فساد اخلاق میشود چنانچه ما جماعت بسیاری از شیعیان می شناسیم که در تمام دوره سال غرق در معاصی هستند ایام عاشورا را مشغول عزاداری میشوند و میگویند این ده روز که تمام شد در اثر عزاداری از گناه بیرون میآئیم مانند روزی که از مادر متولد شدیم.

شیوع فحشاء در بلاد اهل تسنن
داعی - اولاً آقایان اشتباه بزرگی فرموده اید که شیوع فحشاء و یا لایابالی گری را که در بعض افراد شیعه ملاحظه نموده اید در اثر عقیده باین قبیل اخبار بحساب آورید.

اگر از کتاب معاصی بعض افراد عوام شیعه مربوط باین قبیل احادیث است بفرمائید برادران اهل تسنن که معتقداتشان بمناسبت راهنمایی امثال آقایان !! برخلاف این احادیث است چرا غرق در فحشاء و منکرات بلکه متجاهر در معاصی میباشند؟

در بلاد اهل تسنن و شهرهای مهم آنها مانند مصر و اسکندریه و شام و بیت المقدس و بیروت و عمان و حلب و بغداد و بصره و عسار و قصبات کوچک بسیار که داعی ردهام و اکثریت بلکه تمام جمعیت در بعض شهرها و بلاد اهل تسنن اند مع ذلک در تمام قهوه خانه های عمومی از بزرگ و کوچک علنی و بر ملا اقسام قمار معرّم بین آنها شایع و جزه عادت ثانوی آنان فرار گرفته بملاوه سایر فحشاء و منکرات زائد بر آنچه میان بعض از عوام شیعه هست بین آنها معمول است علنی و بر ملا در تمام خیابانها و کوچه ها قمار بازی و شرب مسکرات و سازندگی و فاحشه خانه های رسمی و سایر فحشاء که از بیان آنها خجالت میکشم دائر است!

اگر ما هم مانند شما خورده بین و بهانه جو بودیم میگفتیم علل شیوع فحشاء از

زنا و لواط و شراب و قمار و غیره در میان برادران اهل تسنن و ایجاد تجری و لایابالی گری آنها با حکام دین فتاوی بی جای امامان و فقهاء آنها میباشد از قبیل حکم طهارت سگ و حلال دانستن خوردن گوشت آن و طهارت منی و مسکرات و عرق جنب از حرام و نکاح اما رد در سفر و مقاربت با محارم بوسیله حریر و لفافه ای که بقضیب خود ببندند و امثال آنها که عوام را جری و لایابالی بمنهیات نموده اند ۱۲

ولی فقهاء شیعه تمام آنها را حرام و از هر تکبیر آنها تبری میجویند.

حافظ - این نسبت ها اکاذیبی افسانه مانند است شما چه دلیلی بر گفتار خود دارید.

اعتراف و انتقاد ز مخشری از اهل تسنن
داعی - شما خود میدانید ولی عمداً از روی ناچاری دفاع بمالایررضی صاحبه مینمائید و الا کتب فقهیه خودتان که فتاوی فقهاء را آورده اند موجود است که

وقت اجازه نقل تمام آنها را نمیدهد بقدری مطلب واضح و غیر عقلانی است که اکابر علماء خودتان هم غالباً در مقام انتقاد بر آمده اند برای نمونه لازم است مراجعه نمائید بآخر تفسیر کشاف ص ۳۰۱ جلد سیم که جار الله ز مخشری گوید :

اذا سألوا عن مذهبي لم ابح به
فان حنيفياً قلت قالوا بأنني
وان مالكيّاً قلت قالوا بأنني
وان شافعيّاً قلت قالوا بأنني
وان حنبليّاً قلت قالوا بأنني
وان قلت من اهل الحديث و حزبه
تعجبت من هذا الزمان و اهله
واخبرني دهري و قدم معشراً
و اكنمه كتمانه لي اسلم
ايح انظلاوه و هو الشراب المحرم
ايح لهم اكل الكلاب و هم هم
ايح نكاح البنت و البنت تحرم
ثفيل حلوني يديس مجهم
يقولون تيس ليس يدري و يفهم
فما احد من النون الفاس يسلم
علي انهم لا يعلمون و اعلم

ومذالفتح الجهال ايقنت اننى انا الميم والايام افلح اعلم (۱)

يك چنین عالم جلیل و مفسر نبیل میگوید من شرم دارم از آنکه خود را از اهل مذاهب اربعه معرفی نمایم! برای فتاوی فاسده و عقاید کاسده آنها آنگاه آفتابان انتظار دارید ما خود را تابع چنین مذاهب عجیبی معرفی نمایم.

بگذاریم و بگذاریم برویم بر سر مطلب - ثانیاً این نوع از اخبار که شما بیان نمودید از موضوعات شیعیان نیست بدو جهت. جهت اول آنکه مکرر عرض کردم شیعیان احتیاجی بجعل و وضع حدیث ندارند و جهت دوم آنکه در بسیاری از کتب معتبره علمای بزرگ خودتان از این قبیل اخبار بسیار رسیده است.

و اختصاص بعلامه مجلسی قدس سره القدر و سی ندارد بلکه عموم شیعیان نقل نموده اند چون نمیخواهم خلاف عهد نموده فلذا اقوال عموم علماء شیعه را میگذاریم و نقل اقوال علماء خودتان را مینمایم.

در اسناد حدیث حب علی
حسنة از کتب اهل تسنن
و معنای آن

چنانچه همین خبری را که شما از بحار الانوار علامه جلیل القدر مجلسی نقل نمودید امام احمد بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در آخر فصل ششم مناقب و سلیمان قندوزی

حنفی در باب ۴۲ ینابیع الموده و نیز ضمن باب ۵۶ ص ۱۸۰ از کنوز الدقایق شیخ عبدالرؤف المناوی المصری در ص ۲۳۹ از مناقب السبعین حدیث ۴۹ نقل از فردوس دیلمی از معاذ بن جبل و میرسید علی فقیه همدانی شافعی در مودت ششم از

(۱) اگر از من سؤال نمایند از مذهب فاش نخواهم نمود تا سالم بنام - زیرا اگر بگویم حنفی هستم میگویند شراب حرام را حلال میدانی - و اگر بگویم مالکی هستم میگویند گوشت سگ را مباح میدانی. و اگر بگویم شافعی هستم میگویند نکاح دختر را که (حرامست) حلال میشمارد و اگر بگویم حنبلی هستم میگویند حلولی مذهب و مجسه هستی و اگر بگویم اهل حدیث هستم میگویند گوساله است و نمیفهد (یعنی اینها فتاوی فقهاء مذاهب اربعه میباشد بلکه نمونه ای از آنها میباشد) فوق العاده جای بسی تعجب است که در این زمان (و تمام زمانها) احدی از زبان مردم سالم نییابد. چکنم که روزگار مرا بقب برده و گروهی نفهم را بروی کار آورده - همین که متوجه شدم جهال روی کار آمده اند یقین دانستم که مانند شمع باید بسوزم و مردم از روشنائی من استفادہ کنند و روزگار هرناکسی را که بخواهد روی کار بیاورد.

مودة القری و امام الحرم شافعی محب الدین ابی جعفر احمد بن عبدالله طبری در حدیث ۵۹ از هفتاد حدیثی که در فضایل اهل بیت طهارت نقل نموده در ذخایر العقبی و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و محمد بن یوسف کنجی شافعی در کفایت الطالب و دیگران از علماء شما از انس بن مالک و معاذ بن جبل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود **حب علی حسنة لا یضر معها سیفة و بغض علی سیئة لا تنفع معها حسنة (۱)**

و نیز امام الحرم احمد بن عبدالله طبری شافعی در ذخائر العقبی و ابن حجر درص ۲۱۵ نقل از ملا و سلیمان بلخی حنفی در ص ۲۴۶ ینابیع الموده ضمن باب ۵۶ حدیث ۳۳ از مناقب السبعین از فردوس دیلمی و ابن عساکر درص ۱۵۹ جلد چهارم تاریخ خود از نسائی از ابن عباس آورده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **حب علی بن ابیطالب**

یا کل الذنوب كما تأکل النار الحطب (۲)

ثالثاً کسانی که شم فهم اخبار دارند دقت کامل میکنند تا کشف حجب شده معما حل گردد نه آنکه وقتی خبری را نفهمیدند یا بحقیقت معنای آن نرسیدند فوری زبان طعن باز کنند و نسبت جعل بدهند منفی بافی کار آسانی است ولی خدا را باید پیوسته در نظر گرفت قرآن مجید در آیه ۷ سوره ۲۱ (انبیاء) بما دستور کافی داده که:

فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون (۳)

و اما معنای این خبر که مجمع علیه فریقین است و بنظر شما و بسیاری از مردمان سطحی معما آمده اتفاقاً بسیار سهل و آسان است حل آن زیرا وقتی مراجعه بقرآن مجید میکنیم می بینیم گناهان را بدو قسمت تقسیم نموده کبیره و صغیره و از صغیره در مقابل کبیره در بعض آیات تعبیر بسیئة مینمایند چنانچه در آیه ۳۵ سوره ۴ (نساء)

- (۱) دوستی علی علیه السلام حسنه و تواری است که هیچ سبه و گناهی باو ضرر نمیرساند و دشمنی علی گناهی است که باوجود آن هیچ عدل خیری نفع نمی رساند.
- (۲) دوستی علی این امی طالب می خورد گناهان را همچنانکه آتش هیزم را میخورد.
- (۳) سؤال کنید اهل ذکر را (مراد از ذکر قرآن یا رسول الله میباشد) اگر شما نیبیدانید.

صريحاً فرماید: ان تجتنبوا کبار ما تهون عنه تکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریماً (۱)

پس بحکم همین آیه اگر بنده از کبائر گناهان دوری نماید و مرتکب آنها نشود از سیئات و گناهان کوچکش غمض عین و چشم پوشی میشود و می‌آمرزد او را. در این حدیث هم میفرماید دوستی علی یک حسنه و ثوابی است که هیچ سینه و گناه کوچکی بآن ضرر نمیرساند.

حافظ - مگر نه اینست که خداوند صریحاً میفرماید ان الله یغفر الذنوب جميعاً (۲) هر بنده عاصی و گناهکار خواه عمل او کبیره باشد یا صغیره وقتی نادم و بازگشت بسوی خدا نمود قطعاً آمرزیده میشود پس فرقی مابین کبیره یا صغیره نمیباشد.

کشف حقیقت داعی - گویا آقا توجه بآیه شریفه نمودید و الا ایراد نمی نمودید اولاً بین کبیره و صغیره داعی فرق نگذاردم بلکه پروردگار متعال این فرق را گذارده.

ثانیاً بنده هم مانند شما معترفم که هر بنده مؤمن گناهکاری که معتقد بگفارت حق باشد هر گاه نادم شد و توجه بحق نمود خداوند غفار او را می‌آمرزد ولی اگر بدون توبه از دنیا برود در عقبات بعد الموت پیوسته او را عذاب مینمایند تا پای حساب اگر عملش زیاد بزرگ نبوده بمجازات خود رسیده در موقع حساب معفو میشود.

و اگر عملش بسیار و گناهان کبیره زیاده نموده او را بجهنم میرند و بقدری که نافرمانی نموده عذابش مینمایند آنگاه نجاتش میدهند.

ولی در سیئات و صفات اعمال اگر بی توبه از دنیا برود و محب علی علیه السلام باشد خداوند او را عفو نموده بمجازات عقبات بعدالموت نمیرسد و جهنم نمی بیند او را داخل بهشت مینمایند چنانکه فرمود: و ندخلکم مدخلا کریماً.

و نفهمیدم شما از چه راه این حدیث را موجب جسارت و لاابالی گری دانسته اید

(۱) اگر شادوری کنید از گناهان بزرگی که نهی کرده شدید از آن ما از گناهان دیگر شما (که کوچک است) در گذریم و شمارا بقامی نیکو و بلند برسانیم.
(۲) بدرستی که خداوند می‌آمرزد جمیع گناهان را.

آیا در حدیث شریف امر بسیئات یا کبائر و صفات شده که شما آن را سبب جرأت و تجرّی شیعیان قرار داده اید بدیهی است جواب منفی است.

پس راه دیگری در بین نمیباشد الا فکر و خیال بی جا و حال آنکه این حدیث شریف جلو ناامیدی بشر را میگیرد نه آنکه موجب امید بی پایان گردد.

چه آنکه مردمان معتقدی هستند که گرفتار هوای نفس اند وقتی مرتکب صفاتی شدند شیاطین جن و انس آنها را وسوسه میکنند که دیگر روی رحمت نخواهید دید چون غالباً جوان و جاهل و نادانند فریب خورده نا امید میشوند میگویند ما که آمرزیده نمی شویم پس چرا بس خود را از هواهای کلی باز داریم رفته رفته موجب طغیان و سرکشی میشود و از صفات گذشته غرق در کبائر میشوند.

ولی امثال این حدیث روزنه امید در دلها باز میکند و میفهماند که چون بشر جایز الخطا است اگر سیئاتی از او صادر شود و راستی محب و دوست علی علیه السلام باشد باو ضرر نمیرساند.

چون خدای متعال در آیه شریفه وعده عفو داده و برای عفو و آمرزش وسائلی قرار داده حب و وداد علی علیه السلام یکی از وسائلی است که مورد عفو قرار میدهد.

و الا شیعه هرگز لاابالی نخواهد شد چون وقتی بمعنای تشیع بر میخورد می بیند که شیعه علی بنی پیر علی علیه السلام آن کسیست که طابق النعل بالنعل پیروی کند گفتار و رفتار آن حضرت را پس اهل نجات است چه آنکه در تمام تفاسیر و کتب معتبره علماء شما بالفاظ و عبارات مختلفه رسیده که ما در لیالی اول بیعض از آنها اشاره نمودیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود یا علی انت و شیعتک هم الفائزون فی الجنة (۱).

پس اگر بخواهید ایراد بگیری باین نوع از اخبار بیشتر میتوانید ایراد بگیری که چون شیعه فهمید پیغمبر فرموده رستگار و اهل بهشت است پس جرأت و جسارت پیدا نموده و هر عمل زشتی مینماید و حال آنکه این طور نیست.

(۱) یا علی تو و شیعیانت رستگاراید در بهشت. (مراجعه شود به ص ۱۵۳ و ۱۵۶ همین کتاب).

شیعه در اول تکلیف بعد از معرفت خدا و پیغمبر بایستی معنای تشیع را بفهمد وقتی فهمید و دانست شیعه یعنی پیرو علی و آل علی آنگاه میفهمد پیرو علی آن کیست که علماً و عملاً و قولاً و فعلاً کرداراً و گفتاراً مانند علی باشد یا جای پای علی بگذارد یعنی آنچه علی نموده بنماید و آن چه علی ترك نموده ترك نماید پس شیعه علی وقتی فهمید که علی عليه السلام مرتکب کبائر و صفائز نگردیده بلکه عمل مکروهی هم از او صادر نگردیده سعی و کوشش میکند مانند مولای خود متصف بصفات حمیده گردد و از اخلاق و عادات رذیله دوری نماید چون قوه عصمت که مخصوص مقام نبوت و امامت است ندارد و بتمام معنی علی شدن کار مشکلی است بلکه محال سعی مینماید لا اقل مرتکب کبائر ابداً نشود و اصرار بر صفائز هم نمینماید تا محبوب علی عليه السلام گردد و نامش در زمره شیعیان ثبت گردد.

ولی چون معصوم نیست و جائز الخطاء است اگر سیئه و یا صغیره ای از او صادر گردد بوسیله محبت و دوستی امیر المؤمنین عليه السلام مورد عفو و اغماض قرار میگیرد و اگر خدای نکرده بی توبه از دنیا رفت بواسطه این محبت و دوستی مسؤل صفائز و سیئات قرار نمیگیرد.

و اما معنای حدیث من بکی علی الحمین و جبت له الجنة هم خیلی ساده و مناسب فهم هر کس از عارف و عامی میباشد و جوابی هم که الحال مطابقت بانظر اکثر آقایان حاضرین بنماید که مکرر تقاضا نمودند که در جواب رعایت حال آنها بشود عرض میکنم معنای ساده و تحت اللفظی این حدیث شریف چنین است که هر کس گریه کند بر حسین واجب میشود بر او بهشت.

مفهوم مخالفش اینست که اگر نا کس گریه کند بهشت که بر او واجب نمیشود بلکه هیچ نتیجه ای هم از گریه خود نمیگیرد.

حافظ - فرق بین کس و نا کس چیست که گریه برای کس نتیجه میدهد ولی بنا کس نمیدهد.

فرق بین کس و نا کس

داعی - گرچه در کلمه من موصوله کس و نا کس راه ندارد ولی در معنای فارسی کس و نا کس میآید

لذا عرض میکنم کس مؤمنی را گویند که موحد و خدا پرست باشد اصول عقاید را استدلالاً یا بنحو یقین دارا و معتقد بنبوت انبیاء عظام من آدم الی الخاتم باشد و خود را ملزم بدستورات آخرین انبیاء خاتم الانبیاء عليهم السلام بداند و بمعاد جسمانی و وجود بهشت و دوزخ و ولایت آل عليهم السلام و عترت طاهره آنحضرت عقیده داشته علی و یازده فرزند بزرگوارش سلام الله علیهم اجمعین را عباد صالحین و امام برحق و نایب مناب رسول الله صلى الله عليه وآله بداند و یازدهمین فرزند علی که دوازدهمین وصی پیغمبر خاتم است زنده و موجود و زمامدار عالم بداند و قرآن مجید را بعد از اعتقاد بکتاب سماویه حق و از جانب خدا بداند و بمندرجات آن معتقد و بدستورات و اوامر و مناهی آن عامل باشد.

و نا کس مسلمانی را گویند که صوره و اسماً مسلمان و بتمام دستورات قائل ولی در مقام عمل صالح نباشد یا تارك محض باشد یا بیعض از آنها عمل و از بعض دیگر روی گردان باشد یا مرتکب بعض کبائر از قبیل قتل نفس یا شراب خواری و یازنا و لواط کاری یا ربا خواری و کم فروشی و امثال اینها گردد چنین آدمی هر قدر هم گریه کند برای او نتیجه ای ندارد و جبران ترك واجبات از قبیل نماز و روزه و حج و خمس و زکوة و غیره را نمی نماید.

مگر آنکه توبه کند از اعمال زشت و مصمم گردد بجبران مافات و حق الناس را بصاحبانش بر گرداند و ترضیه خاطر آنها و یا اگر مرده اند وراثت آنها را فراهم نماید آنگاه بوسیله گریه و محبت خاندان رسالت جبران مافات و عقب ماندگیهای او گردد. و الا اگر مثلاً نماز نخواند یا روزه نگرفته یا مستطیع شده حج بیت الله نرفته یا مشمول خمس و یا زکوة گردیده اداء وظیفه ننموده آنگاه گریه کند یا زنا و لواط کند و گریه کند یا ربا بخورد و مال مردم را بحرام ببرد و معاملات ربوی بنماید - و یا کم فروشی بنماید - و گریه کند ظلم و تعدی و آدم کشی کند و گریه کند بخيال آنکه

اعمال زشت او بوسیله گریه عفو میشود اشتباه رفته آل محمد از چنین اشخاصی بیزارند گریه برای این اشخاص نفع و نتیجه ای ندارد چنانکه ما مکرر در منابر و مجالس درس و مجامع دینی این معانی را مشروحاً گوشزد جامعه نموده ایم.

والا اگر این عقیده غلط صحیح باشد که آدمی هر عمل زشتی بنماید و گناهان کبیره از او صادر شود و یا ترك واجبات بنماید خیال کند گریه و یازارت آل محمد سلام الله علیهم اجمعین جبران مافات میکند و اورا نجات میدهد باید دشمنان آل محمد همگی بهشتی باشند چون غالباً بر مظلومیت آل محمد گریه کردند.

چنانچه در باب مقاتل در روقعه کربلا نوشته اند **والله بکت و ابکت کل عدو و صدیق** دوست و دشمن در آن مصیبت عظمی گریستند پسر پیغمبر و اصحاب و احفادش حتی اطفال صغیر و شیرخوارش را کشتند ولی در دیدن مصائب اهل بیتش گریه هم کردند پس قطع بدانید گریه برای این نوع مسلمانان ناکس که صورت دارند ولی سیرت ندارند نفع و نتیجه ای ندارد تا مؤمن نگرددند گریه برای آنها نتیجه نخواهد داد.

حافظ - اگر فرد مسلمانی معتقد با اصول عقاید و عامل بدستورات شرعی باشد خود اهل نجات است پس گریه برای او چه اثر دارد و تشکیل مجالس گریه برای چه وجه نتیجه بر او متصور است که هر سال مبالغه گزافی خرج این نوع از مجالس بشود که مؤمنین گریه کنند.

داعی - بدیهی است مسلمان هر چند عامل کامل عیار باشد معصوم نخواهد بود بالاخره بشر است و جائز الخطاء اگر لغزش و خطاهائی از او سرزده و غافل بوده حضرت باری تعالی با مهربانی و لطفی که نسبت به بندگان خود دارد از روی فضل و کرم عمیم بوسائل و اسبابهائی آنها را عفو میکند.

گاهی حب علی بن ابیطالب را وسیله قرار میدهد گاهی گریه بر مظلومیت حضرت سیدالشهداء و خاندان رسالت و زیارت آنحضرت و اهل بیت طهارت عطف توجه فرماید و اشک چشم آنها را بمنزله آب توبه قرار میدهد و از گناهان آنها میگذرد.

اگر مؤمن و عادلند و هیچ گناه کبیره و ضغیره ای از آنها صادر نشده - حب و ولایت علی و اهل بیت رسالت و گریه بر مصائب وارده بر آنها که علامت مهر و محبت بان خاندان جلیل میباشد وسیله ترفیع مقام آنها میشود.

و اما اینکه فرمودید در تشکیل این مجالس بنام عزاداری آل محمد و مصارف بسیار چه اثر است آقایان محترم چون دور هستید از اثرات و نتایج مترتبه بر این مجالس غافل میناشید.

چون روی عادت و تبلیغات سوئی که پیوسته میشود که این مجالس بدعت است حاضر نمیشوید یا اگر گاهی بجهاتی حاضر شوید چون نظر سوء دارید دقیقانه توجه نمیکند تا آثار آن را ببینید.

اگر آقایان در این قبیل مجالس حاضر شوید و با دیده انصاف و محبت بنگرید تصدیق خواهید نمود که این نوع مجالس مدارس اکابر آل محمد علیهم السلام است به این معنی که بنام آل محمد علیهم السلام مجالسی تشکیل میگردد و بجاوزه آن خاندان جلیل افراد مسلمین از هر طبقه (حتی بیگانگان از دین) حاضر میشوند آنگاه خطباء و وعاظ و متکلمین و محدثین و گویندگان از علماء ساعتها حقایق دین را از توحید و نبوت و معاد و فروع احکام و اخلاق و دستورات حیاتی فردی و اجتماعی را برای آنها بیان میکنند و آنها را بضررها و مفاسد معاصی و گناهان و اخلاق رذیله آشنا مینمایند و دلائل حقانیت دین مقدس اسلام را در مقابل سایر ادیان برای آنها ظاهر و بارز میکنند و نتایج بسیار میگیرند.

سالی نیست که بوسیله همین مجالس و تبلیغات دینی افرادی از بیگانگان اسلام قبول نمایند چه بسا از منحرفین که تحت تأثیر تبلیغات دینی قرار گرفته و از اعمال گذشته خود توبه نموده و براه راست وارد گردند.

در هر سالی بوسیله این مجالس و حضور در مجامع عزاء و تأثیر آیات و اخبار و مواظب جمعیتهای بسیاری از مردمان لاابالی و معصیت کار توبه نموده و بواسطه ترك معاصی داخل در حوزه اخیار گردند.

اینست يك جهت از فرمایش رسول اکرم صلى الله عليه وآله که علمای فریقین نقل نموده اند
حسین منی و الامن حسین از من است و من از حسینم یعنی احیای دین من
بواسطه حسین است در زمان حیاتش جانبازی کرد و بنیروی مظلومیت ریشه ظلم بنی
امیه را کند چه آنکه آنها میخواستند ریشه دین را بکنند.

و هزارسال است که مجالس معظمی بنام آن بزرگوار خفیه و آشکار تشکیل
میشود مردمان حاضر میشوند بوسیله مبلغین و ناطقین پی بحقایق دین برده و قدم در
صراط مستقیم میگذارند اینست مختصری از اثرات و نتایج مجالس عزاداری که مدارس
اکابر آل محمد سلام الله علیهم اجمعین میباشد.

و نیز توضیحاً عرض میکنم که محب و شیعه علی علیه السلام زائر و عزادار
حسین بن علی علیهما السلام علاقه مندان و عشاق او ترك واجبات نمیکند و مرتکب
کبائر معاصی نمیشوند چون میدانند و بآنها گفته شده است که حضرت ابا عبدالله
الحسین عليه السلام شهید راه دین است و برای ترویج شعائر دین شربت شهادت نوشید چنانچه
در زیارت وارث و سایر زیارات وارد است که میخوانیم اشهد انك قد اقمت الصلاة
و اتيت الزكوة و امرت بالمعروف و نهيت عن المنكر و اطعت الله و رسوله
حتى اتيك اليقين (۱).

و در اخبار معتبره فریقین از ام المؤمنین عایشه و جابر و انس و دیگران رسیده
که پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود من زار الحسين بكر بلا عار فاجته و جبت له الجنة (۲).
و نیز میفرماید من بکی علی الحسين عارفاً بحقه و جبت له الجنة (۳).
همان قسمی که عبادات از واجبات و مستحبات فرع بر معرفت خدا است اگر
خدا را کما ینبغی نشناسد قصد قربت پیدا نمیشود لذا عبادات او هر چند کامل هم
باشد عاطل و باطل است.

(۱) شهادت میدهیم که تو (ابا عبدالله) اقامه نماز و اداء زکوة نمودی و امر بمعروف و نهی
المنکر و اطاعت خدا و رسول او نمودی تا دم مرگ.
(۲) هر کس زیارت نماید حسین علیه السلام را در کربلا در حالتی که عارف بحق آن بزرگوار
باشد بهشت بر او واجب میگردد.
(۳) هر کس گریه کند بر حسین علیه السلام در حالتی که عارف بحق آن بزرگوار باشد بهشت
بر او واجب میگردد.

گریه و زیارت هم فرع بر معرفت پیغمبر و امام است یعنی باید آن بزرگوار را
پسر پیغمبر و امام بر حق و وصی سیم رسول الله صلى الله عليه وآله بداند که قائم بحق بوده و برای
حق کشته شده و مخالفتش با یزید برای آن بوده که یزید احکام دین را زیر پا گذارده
تارک و اجبات و فاعل محرمات بوده و ترویج اباطیل نموده و چنین زائر و عزاداری بر
خلاف طریقه و رویه مولای خود هرگز عمل نمینماید.

نواب - قبله صاحب گرچه ما معتقد هستیم که حسین الشهید اهل حق و برای
حق و بنا حق بدست عمال بنی امیه کشته شده ولی در میان ما جماعتی هستند مخصوصاً
جوانانی که در مکاتب و مدارس و اسکولهای جدید تحصیل میکنند میگویند جنگ
کربلا جنگ دنیائی بوده یعنی حب ریاست و میل بخلافت حسین بن علی را بسمت کوفه
کشاید البته بر هر حکومت مقتدری لازم است که دفع مخاطرات کند ناچار یزید
و عمالش مقابله با این فتنه کردند و بآنجناب پیشنهاد تسلیم (بلا شرط) و تبعیت از
خلیفه یزید که اطاعتش واجب بوده است نمودند که بشام رود تا نزد خلیفه محترم
باشد یا سلامت بوطن بر گردد آنجناب زیر بار نرفت تا آنکه کشته گردید پس عزاداری
برای چنین دنیا طلبی که برای حب جاه و ریاست کشته شده معنی ندارد بلکه بدعت
است ۱۹

آیا جواب صحیحی دارید که آنها را ساکت کنید تا از این عقیده بر گردند و بدانند
که جنگ کربلا جنگ دنیائی نبوده بلکه آنجناب فقط برای خدا و حفظ دین خدا
قیام نمود و جنگید تا کشته شد.

فداعی - چون وقت گذشته اگر در این مرحله وارد شویم بیشتر سخن طولانی
شود و اسباب کسالت گردد.

نواب - خیر خیر ابتدا کسل نمیشویم بلکه باعلاقه مفرطی میل بشنیدن این
موضوع و کشف حقیقت داریم که در مقابله با مخالفین قادر بجواب باشیم قطع بدانید
جواب دادن باینقوم ولو مختصر باشد خدمت بزرگی است تمنا میکنم بفرمائید.

امام حسین ریاست خواه
و جاه طلب نبوده

۱۵ عی - قبلا عرض کردم هر عمل نیک و بدی فرع بر معرفت است معترضین اول باید خدای خود را بشناسند و بعد از معرفت حق کتاب آسمانی که از جانب خدای علی^{علیه السلام} اعلی بر خاتم الانبیاء^{صلی الله علیه و آله} نازل شده مورد تصدیق قرار گیرد و لازمه تصدیق آنستکه هر چه در آن کتابست باید مورد ستایش و قبول باشد.

و اگر معترضین اهل ماده و عالم محسوس اند و دلائل محسوسه میخواهند جواب آنها بسیار سهل است اینک مختصراً باقتضای وقت مجلس که گذشته است بهر دو جهة فقط اشاره میکنیم.

خمسة النجباء از هر عمل
رجسی مبرا بودند

اولاً هر مسلمانی که تابع قرآن است نسبت دنیا طلبی و حب جاه و ریاست بر بحانه رسول الله

حسین بن علی سلام الله علیهما دادن بر خلاف حق

و حقیقت و انکار قرآن و رسول خدا نمودن است چه آنکه خداوند متعال در آیه ۳۳ سوره (احزاب) شهادت بطهارت آنحضرت داده و آن بزرگوار را مانند جد و پدر و مادر و برادرش معرفی و پلیدی معرفی نموده آنجا که میفرماید

انما یرید الله لیزهد عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا (۱).

باتفاق جمهور اکابر علماء خودتان از قبیل مسلم و ترمذی و ثعلبی و سجستانی و ابی نعیم اصفهانی و ابوبکر شیرازی و سیوطی و حمونتی و احمد بن حنبل و زمخشری و بیضاوی و ابن اثیر و بیهقی و طبرانی و ابن حجر و فخر رازی و نیشابوری و عسقلانی و ابن عساکر و غیر هم که جمیعاً معتقدند و مبسوطاً آورده اند که این آیه در شأن پنج تن آل عبا محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل گردیده.

و این آیه شریفه اول دلائل است بر عصمت این پنج تن بزرگوار از رجاس و پلیدیها

(۱) جز این نیستکه خدا چنین میفرماید هر رجس و آلاشی را الا شما خانواده نبوت ببرد و شما را الا هر چیزی پاک و منزه گرداند.

بدیهی است از اهم پلیدیها حب جاه و مقام و توجه بدنیای دنی است که آیات و اخبار بسیاری در مذمت این دنیا یعنی علاقه بر ریاست این دنیا روی هوای نفس مانند امراء و سلاطین و طلاب آنها از رسول اکرم^{صلی الله علیه و آله} و ائمه طاهرین رسیده تا آنجا که پیغمبر^{صلی الله علیه و آله} میفرماید حب الدنيا رأس کل خطیئة (۱).

پس قطعاً ابا عبدالله الحسین^{علیه السلام} حب جاه و ریاست دنیا را طالب نبوده و برای چنین ریاست فانیه جانبازی ننموده و اهل بیت خود را باسارت نداده و اگر کسی با علم باین معنی آنحضرت را دنیا طلب بخواند حتماً منکر قرآن مجید گردیده.

و اما فرقه دیگر مردمانی هستند که طالب دلائل

قیام امام حسین برای ریاست
و خلافت ظاهری نبوده
حسی هستند دلائل محسوس برای آنها بسیار
است که در این وقت تنگ بتمام آن دلائل نتوان

استشهاد نمود ولی من باب نمونه بمختصری اشاره مینمایم.

اولاً قیام حضرت ابا عبدالله الحسین^{علیه السلام} علیه یزید پلید اگر جنبه جاه طلبی و ریاست داشت نبی مکرم امر یاری آنحضرت نمی نمود چنانچه اخبار بسیاری از طرق خودتان در این باب رسیده که بیکی از آنها اکتفا میکنیم.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۶۰ ینایع الموده از تاریخ بخاری و بغوی و ابن

النکین و ذخائر العقبی امام الحرم شافعی از سیره ملا و غیرهم نقل مینماید از انس بن

حارث بن بعیة که گفت شنیدم از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود:

ان ابنتی هذا یعنی الحسین یقتل بارض یقال لها کربلا فمن شهد ذلك منکم

فلینصره فخرج انس بن الحارث الی کربلا فقتل بها مع الحسین رضی الله عنه

و عن معه (۲).

پس معلوم میشود قیام آنحضرت در کربلا قیام بحق بوده نه حب ریاست مشغوم

(۱) محبت و دوستی دنیا بالای همه پلیدیها است.

(۲) بدرستیکه این سر من حسین کشته میشود در زمین کربلا پس هر کس از شما آنروز

حاضر باشد یاری کند حسین را - آنگاه نوشته است انس بن حارث رفت بسوی کربلا و دستور یغییر عمل کرد و کشته شد با ابا عبدالله الحسین علیه السلام.